

*Who Is This Melchisedec?*

این ملکیصدق کیست؟

## این ملکیصدق کیست؟

---

این پیغام غروب روز یکشنبه ۱۲ دسامبر ۱۹۶۵ توسط برادر ویلیام ماریون برانهام، در Tucson Tabernacle واقع در توکسان ایالت آریزونا، ایالات متحده آمریکا، توسط برادر ویلیام ماریون برانهام موعظه و بر روی نوار شماره‌ی ۱۲۱۲-۶۵ به مدت سی و چهار دقیقه ضبط شده و تمام تلاش برای پیاده سازی پیغام شفاهی از روی نوار مغناطیسی صورت گرفته است. این پیام توسط PEYGHAM چاپ و منتشر شده است.

این موعظه توسط وب سایت [www.peygham.net](http://www.peygham.net) بصورت رایگان در اختیار شما گذارده شده، پیغام یک وب سایت غیرفرقه‌ای بوده و به مرجعیت نهایی کلام خدا و سر بودن خداوندمان عیسی مسیح ایمان دارد. این پیغام توسط نبی خدا ویلیام برانهام که بعنوان یک مبشر بین‌المللی شناخته می‌شود به زبان انگلیسی موعظه شده، و توسط گروهی از مقدّسین که با این وب سایت همکاری می‌کنند به زبان فارسی ترجمه شده است.

شما می‌توانید از طریق پست الکترونیکی [info@peygham.net](mailto:info@peygham.net) با ما در تماس باشید و جزوات و مقالات مربوط به پیغام زمان آخر را از این طریق دریافت نمایید. هرگونه چاپ و استفاده از مطالب این کتابچه منوط به دریافت مجوز از مرکز پرشین میسیون می‌باشد.

[www.peygham.net](http://www.peygham.net)

۱. سرهایمان را برای دعا خم می‌کنیم.

پدر آسمانی! سرود «فقط ایمان داشته باش» را شنیدیم. این سرود به ما نشان می‌دهد تنها کاری که باید بکنیم تا وارث وعده‌های خدا باشیم، این است که تنها به آنها ایمان داشته باشیم. زیرا مکتوب است که "مؤمن را همه چیز ممکن است." <sup>۱</sup> مانند پدر آن پسر مبتلا به صرع اعلام می‌کنیم که: "خداوندا! ایمان دارم، بی‌ایمانی من را امداد کن."

۲. تو را برای قدرت عظیمت و برای مکاشفه‌ی تو در بین ما شکر می‌کنیم. دانستن اینکه برای ارتباط با یک خدای زنده به اینجا آمده‌ایم، قلب ما را مملو از شادی و خوشی می‌گرداند. او که کلام خویش را با شواهد فیزیکی و مادی اثبات می‌نماید، همان‌گونه که در ایام گذشته انجام می‌داد و همان‌گونه که برای امروز وعده داده است. خای ما! ما شکرگزار تو هستیم. بسیار شادیم که در این ایام تاریکی و سردرگمی که به نظر می‌رسد کسی نمی‌داند از چه راهی باید برود، این محلّ امن را یافته‌ایم.

۳. اینک ای خداوندا! امشب که از کلام تو صحبت می‌کنیم. ما را مبارک بساز تا وعده‌هایی را که به ما داده شده، در قلب خویش پیوریم. آنها را گرامی بداریم و در یک نظم الهی آنها را متابعت کنیم. چون در نام عیسی می‌طلبیم. آمین!

۴. [یک نفر با برادر برانهام صحبت می‌کند.] یک هدیه؟ آنها نباید این کار را می‌کردند. چه کسی این کار را کرد؟ داشتم با مدیر صحبت می‌کردم. او گفت که هدایایی را برای من دریافت کرده است. او نباید این کار را می‌کرد. از آنها قدردانی می‌کنم. ولی خدا می‌داند که من هرگز بخاطر هدایا نیست که به اینجا می‌آیم.

متشکرم. خدا به شما برکت بدهد. هر کاری که بتوانم انجام خواهم داد. آن را صرف مبشرین خارج از کشور می‌کنم، که می‌دانم صرف ملکوت خدا خواهد شد. اگر خدا بخواهد، خودم آن را به آنجا خواهم برد، تا همان انجیلی را که شما این هفته نشسته و می‌شنوید و به آن گوش می‌کنید را به آنجا ببرم. پس می‌دانم به همان طریقی انجام خواهد شد که شما به آن ایمان دارید. خدا در انجام این امر به من کمک کند.

۵. برای وجود حَضار عزیز در این هفته شکر گزار هستم و برای شما عزیزانی که باز هم از طریق خطوط تلفن با ما همراه هستید. برای تکاتک شما و برای همه‌ی شما شکر گزار هستیم.

۶. امروز صبح بیلی<sup>۲</sup> به من می‌گفت: "پدر! اگر بتوانی امروز صبح درست بعد از طلوع آفتاب با من بیایی و بیرون بایستی، مادرانی را می‌بینی که داخل ماشین نشسته و فرزندان خود را غذا می‌دهند. یا مردمی که زیر باران نشسته و منتظرند تا درها باز شوند." می‌دانید اگر جز حقیقت به شما می‌گفتم چه ریاکاری بودم؟! واقعاً انسان پلیدی بودم. بعضی اوقات باعث رنجش شما می‌شوم، ولی این به آن علت نیست که بخواهم شما را برنجانم، بلکه این حقیقت است که ناراحت کننده است. و من، من... ولی گمان می‌کنم دلیلی که شما به اینجا می‌آید، این است که من با شما صادق هستم و هر کاری که بتوانم برای کمک به شما انجام می‌دهم. خدا به همه و تکاتک شما کمک کند.

۷. و حال می‌خواهم تا از مردم و همچنین مردم این شهر بخاطر همکاری خوبشان که اجازه دادند ما این ساختمان مدرسه و سالن اجتماعات را اجاره کنیم،

---

<sup>۲</sup> Billy پسر برادر برانهام

تشکر کنم. می‌خواهم از مقامات تشر کنم، اگر اینجا هستید و همچنین از هیوستن کالوین<sup>۳</sup> که سرایدار اینجاست، بخاطر همکاری خوب و اینکه هرشب در کنار ماست و کمک کرد که ما اینجا را داشته باشیم.

۸ از نیروی پلیس جفرسون ویل تشکر می‌کنیم که مراقبت از اینجا را با هزینه‌ای خیلی پایین بر عهده گرفتند. فکر می‌کنم دو دلار در ساعت برای گذاشتن نیروهای پلیس در این ناحیه، برای پارک ماشین‌ها، مراقبت از اینکه اتفاقی نیفتد و همه چیز مرتب باشد. ما از مردم برای این امر متشکریم. ما سپاسگزار شما هستیم.

۹. از تکاتک و همه‌ی شما از بابت هدایا تشکر می‌کنم. همین امروز بعد از ظهر بیلی آنها را برای من آورد، جعبه‌هایی از... جعبه‌هایی از شیرینی و غیره. یکی از آنها «خوشابحال‌ها» بود، موعظه‌ی ماه با عکسی که از عیسی مسیح در داخل آن کار شده بود، واقعاً زیبا بود. و خیلی چیزهای دیگر که نمی‌دانم چطور بخاطر آنها از شما تشکر کنم. همچنین برای حمایت‌های مالی شما از این جلسه، با تمام قلبان از شما سپاسگزاریم. خدا به شما برکت بدهد.

۱۰. بیلی می‌گفت، افراد بسیاری در این مدت خواستار ملاقات‌های خصوصی بوده‌اند، و خیلی‌ها فرزندان دارند که می‌خواهند به خدا تقدیم شوند. اوه! چطور می‌خواهم این را انجام دهم؟

ولی می‌دانید، این بسیار ضروری است. من باید برای آوردن این پیغام‌ها در دعا و مطالعه‌ی کلام بمانم. می‌دانید، اینها برای ما غیر عادی نیست. زیرا این یافتن اراده‌ی

خدا و صحبت از آن امور است. همه باید با هم مشارکت داشته باشیم و از خدا بخواهیم که این را برای ما باز کند.

۱۱. حال اگر خدا بخواهد خیلی زود به اینجا باز می‌گردیم، به محض اینکه بتوانیم یک روز را در برنامه مان پیدا کنیم. یک پیشنهاد دادم، یا چیزی در مورد عید قیام گفتم. بهتر است آن را بررسی کنم، چون فکر می‌کنم در آن زمان، در کالیفرنیا برنامه‌ای داشته باشیم. بهرحال وقتی به خیمه برگشتیم، برای شما و کلیسا کارت می‌فرستیم و تاریخ و زمان را به شما اعلام می‌کنیم. پس شاید در آن زمان...

۱۲. هیچ زمانی را برای دعا برای بیماران نگذاشته‌ام. ما جلسه‌ای که بیماران را بیاوریم و برای آنها دعا کنیم، نداشته‌ایم. برادران دیگر ما موعظه می‌کرده‌اند. برادر لی و ایل<sup>۴</sup> و برادران دیگر، این برادران موعظه می‌کردند، برای بیماران دعا کرده‌اند، تعمید آب را انجام داده‌اند و اجازه دادند که من با کلام تنها بمانم. از این عزیزان سپاسگزارم.

۱۳. دوستان زیادی هستند که می‌خواهم با آنها ملاقات داشته باشم. نگاه که می‌کنم جان<sup>۵</sup> و ارل<sup>۶</sup> را می‌بینم و دکتر لی و ایل، یکی از مدیران برنامه، برادر روی بردرز<sup>۷</sup> و سایر دوستانی که حتی فرصت نکردم به آنها دست بدهم. شانس این کار را پیدا نکردم. به دوستانم فکر می‌کنم که اهل کنتاکی<sup>۸</sup> هستند. دوستان خادمی که چقدر تمایل دارم به آنها سر بزنم، برادر بلیر<sup>۹</sup> و بسیاری از آن مردان که دوستشان

---

Lee Vayle<sup>۴</sup>  
Gohn<sup>۵</sup>  
Earl<sup>۶</sup>  
Roy Borders<sup>۷</sup>  
Kentucky<sup>۸</sup>  
Blair<sup>۹</sup>

دارم و در جلسات متعددی حضور داشته‌اند. این به این دلیل نیست که نمی‌خواهم، بلکه فرصت پیدا نکردم تا این کار را انجام دهم.

۱۴. بچه‌ها را تقدیم می‌کنیم. حتماً. پسر خود من، نوهی کوچکم قرار است که در این جلسه امروز صبح تقدیم شود. وقت نکرده بودم این کار را بکنم، دیوید<sup>۱۰</sup> کوچولو. حال، دوباره پدربزرگ شده‌ام. آیا آقای می<sup>۱۱</sup> امشب اینجاست؟ به نظر می‌رسد باید خیلی زود از شیرینی که به من داد، استفاده کنم.

۱۵. من به بیلی گفتم: "کتاب مقلدس چندین بار گفته است که بارور و کثیر شوید، ولی تمام زمین به تو داده نشده است." این نوه‌ها خیلی سریع در حال ظاهر شدن هستند.

و بعد... یادتان هست، عروس من از ابتدا نازا بود. او نمی‌توانست فرزندی داشته باشد. یک روز که یک جلسه را ترک می‌کردم، خدا با من صحبت کرد و گفت: "لوئیس! <sup>۱۲</sup> تو یک پسر به دنیا می‌آوری. خداوند تو را برکت داده است. مشکل زنانگی تو برطرف شده است." نه ماه بعد، پل<sup>۱۳</sup> کوچولو متولد شد.

۱۶. دو ماه قبل از اینکه این فرزند به دنیا بیاید، یک روز صبح نشسته بودم و مشغول صرف صبحانه بودم. پشت میز نشسته بودم و لوئیس و بیلی هم آن طرف میز نشسته بودند. لوئیس را دیدم که... که بچه‌ای را در یک پتوی آبی پیچیده و به آن غذا می‌دهد. و بیلی هم در گوشه‌ای نشسته و به پل غذا می‌دهد. گفتم: "بیلی! همین الان یک رویا دیدم. لوئیس داشت به یک کودک که در یک پتوی آبی پیچیده بود، غذا می‌داد."

---

David<sup>۱۰</sup>  
May<sup>۱۱</sup>  
Loyce<sup>۱۲</sup>  
Paul<sup>۱۳</sup>

او گفت: "پس فصل شکار من آغاز شد. از الآن تا نه ماه بعد."

یازده ماه بعد، دیوید کوچولو به دنیا آمده بود و من هنوز نتوانسته‌ام او را به خداوند تقدیم نمایم و تا زمان بازگشت هم قادر نخواهم بود.

۱۷. هرچند که مردم و ارتباط با آنها را دوست دارم، ولی برادران ما برای بیماران در حال دعا بوده‌اند و من می‌دانم که این یک موفقیت است. هرشب که برای بیماران دعا می‌کردیم، یکی بر دیگری دست می‌گذاشت، همه‌ی ما با یکدیگر، که به این صورت تمام محوطه را در بر می‌گرفت. ولی شاید اگر خدا بخواهد... روی کارتی که می‌فرستیم به آن اشاره خواهیم کرد، در بازگشت تمایل دارم تا دوباره دو یا سه روز را صرف دعا برای بیماران کنم و هرکاری که در این راستا می‌توانم، انجام دهم.

۱۸. حال، می‌خواهم چند لحظه در رابطه با پیغام امروز صبح توضیحی بدهم. هیچ شکی نیست که نتوانستم آن را کامل کنم، ولی به نظر می‌رسد که همه‌ی ما آن را درک کردیم. و من مطمئن هستم که شما...

۱۹. حال، این برای شما ساده بنظر می‌رسد. ولی شما، آیا شما می‌دانید که در حال انجام چه کاری هستید؟ شما جای خدا را می‌گیرید تا چیزی را بیان کنید. و قبل از اینکه بتوانم این کار را بکنم، باید جوابی از جانب خدا می‌آید. او باید پایین می‌آید و خود را آشکارا نشان می‌داد و مکاشفه را می‌داد. بنابراین... می‌دانید، این مربوط به کلیسا است. و به یاد داشته باشید، گفتم: "اینها، این چیزی که گفتم، فقط مربوط به کلیسا بود."



۲۰. و شاید شما بدانید و اعتماد داشته باشید، این همان خدا بود که در آنجا، جایی که هیچ سنجابی نبود به من گفت: "بگو، و آنها پدید خواهند آمد." و در سه زمان مشخص این امر اتفاق افتاد. حال، اگر او می‌تواند از طریق همان کلام، چیزی را خلق کند که آنجا وجود ندارد، چقدر بیشتر باید در روز داوری آن را حفظ کند. می‌بینید؟ مردم برای دیدن و دانستن اینکه این به‌وقوع می‌پیوندد آنجا بودند. همان‌گونه که پولس در ایام گذشته می‌گفت، مردانی با او بودند که لرزش زمین را دیدند ولی صدایی نشنیدند، اما آنها، آنها ستون آتش را دیدند.

۲۱. هرچند، زمانی که این انجام شد، دیدن شوهران و زنانی که بعنوان مسیحیان راستین می‌شناختم، در حالتی که یکدیگر را در آغوش گرفته و اشک می‌ریختند، برای من خوب بود.

۲۲. و گوش کنید دوستان، خدا کلام خویش را از طریق آیات و... تأیید می‌کند تا اثبات نماید که کلام گفته شده، درست است. حال، نوری را که در آن ابر بود و آن مکاشفه را داد، به یاد بیاورید. من...

سارا دختر کوچک من که اینجاست، به من می‌گفت، می‌گفت که آنها در مدرسه‌ی خود در آریزونا<sup>۱۴</sup> به آسمان بدون ابر نگاه می‌کردند و آن ابر اسرارآمیز را می‌دیدند که بر فراز آن کوه بالا و پایین می‌رود و آتشی کهربایی رنگ در آن مشتعل است. معلّم، کلاس و مدرسه را تعطیل کرده و آنها را به جلوی مدرسه آورده بود و به آنها گفته بود: "تابحال چیزی مانند این را دیده بودید؟ نگاه کنید که آنجا چه شکلی است."

به یاد داشته باشید که این همان ستون آتش است. پس این همان خدا و همان مکاشفه است که گفت: "به آنها بگو این کار را بکنند." و این چیزی است که امروز صبح به شما گفتم.

۲۳. اگر اتفاق خاصی رخ نداده باشد برادر روی رابرسن<sup>۱۵</sup> در توکسان، اکنون به ما گوش می‌کند. روی، روزی را که روی کوه ایستاده بودیم و یک رؤیا بر تو آمد را به خاطر می‌آوری؟ روزی که نزد من آمدی و آن ابر روی قلّه بود؟ داشتی از کوه پایین می‌آمدی، می‌دانی که او به تو چه گفت و من یک روز دیگر در منزل به تو بازگو کردم؟ همین است روی. دیگر نگران نباش پسر. تمام شد.

۲۴. الآن تو نمی‌دانی که این چه معنایی دارد. این فیض است. او تو را دوست دارد، تو نیز او را دوست داشته باش و بقیه‌ی ایام خود، او را فروتنانه خدمت و پرستش کن. خوشحال باش، همان‌گونه که هستی به زندگی خود ادامه بده. اگر خشنودی، به همان صورت ادامه بده. دیگر اشتباهی مانند آن را انجام نده. این فیض خداست.

۲۵. حال قبل از اینکه وارد کلام شویم، می‌خواهم که دوباره دعا کنیم. چند نفر برای من دعا خواهند کرد؟ هم اینک من از این جلسه به جلسه‌ای دیگر می‌روم. آیا برای من دعا خواهید کرد؟

می‌دانید، دوست دارم قبل از اینکه وارد کلام شویم، یک سرود کوتاه بخوانم، یعنی همه با هم بخوانیم. فقط برای... بعد ما خدا را خواهیم شناخت... تابحال این سرود کوتاه را شنیده‌اید؟ «او مراقب شماست، در غم و شادی او مراقب شماست».

۲۶. دوشیزه خانم کوچک برای نواختن پیانو می آید، می خواهم از او نیز تشکر کنم. نمی دانستم که او کیست. او یکی از دختران شماس اینجاست. مطمئناً... دختر کوچک برادر ویلر،<sup>۱۶</sup> او چه بزرگ شده است. انگار همین دیروز بود که مانند یک نوزاد کوچک روی پای من می نشست و اینک یک خانم جوان شده است. از او متشکرم که از استعداد خود در موسیقی استفاده کرده است و حال خیلی خوب می نوازد. می شود آکورد را به ما بدهید خواهر؟ حال همه باهم:

او مراقب توست، او مراقب توست  
در آفتاب و یا در سایه، او مراقب توست

این سرود را دوست دارید؟ یک بار دیگر با هم بخوانیم.

او مراقب توست، او مراقب توست  
در آفتاب و یا در سایه، او مراقب توست

برادر داچ!<sup>۱۷</sup> او مراقب شما هم هست. آیا او را دوست ندارید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"]

حال، سرهایمان را خم می کنیم.

۲۷. خداوند عزیز! با مطالب و نوشته های کوتاهی که می خواهم به پیغام امروز صبح اشاره کنم، دوباره به اینجا آمده ام. زیرا به همین دلیل است که قوم برای شنیدن آمده است. خداوند! دعا می کنم تا اجازه بدهی قوم ببینند که تو به آنها عشق

می‌ورزی و مراقبت می‌کنی. و این من نبودم که آن را دادم. خداوند! اثبات شده است که آن حقیقت بود. پس خداوند! دعا می‌کنم تا محبت تو در بین قوم بماند. امشب، بعد از پایان جلسه باید از یکدیگر جدا شده و به خانه‌های مختلفی برویم. دعای من این است که تو این قوم را برکت بدهی.

۲۸. حال که در دعا به کلام و به کلام مکتوب نظر می‌کنیم، از تو می‌خواهیم که امشب آن کلام مکتوب را گرفته و آن را برای ما زنده سازی. هنگامی که امشب این ساختمان را ترک می‌کنیم تا به خانه‌های خود برویم، مانند آنانی که در راه عموآس تمام روز با او قدم زدند و همچنان او را نمی‌شناختند، باشیم. ولی هنگامی که آنها آن شب داخل آن اطاق بودند و تمام درها بسته بود، او اعمالی را مانند قبل از مصلوب شدنش انجام داد، از این طریق آنها دانستند که او قیام کرده است.

امشب دوباره این کار را انجام بده، خداوند! هنگامی که درها بسته است و گروه کوچک تو اینجا نشسته و در انتظار است، این را عطا کن. تا ای پدر! زمانی که به خانه‌هایمان می‌رویم، مانند آنها بگوییم: "آیا دل در درون ما نمی‌سوخد، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود؟"<sup>۱۸</sup> خودمان و همه چیز را به دستان تو می‌سپاریم. خداوند! چنانکه مناسب می‌دانی، در ما عمل کن. به نام عیسی. آمین!

۲۹. حال، خیلی سریع برمی‌گردیم به جلسه. اگر تمایل دارید با من کتاب مقدس خود را باز کنید، کتاب عبرانیان و یک مکاشفه‌ی دیگر از پیغام. و بعد هنگامی که سه آیه‌ی نخست عبرانیان را می‌خوانیم، عبرانیان ۷: ۱ - ۳، توضیحی بر آن خواهیم داد. تنها کاری که ما می‌کنیم، فقط ایمان، تماشا و دعا است. درست است؟ و ایمان داشته

<sup>۱۸</sup> انجیل لوقا ۲۴: ۳۲

باشید که «همه چیز را برای آنان که به او ایمان دارند، به نیکویی می‌سازد.» او این را وعده داده است.

"<sup>۱</sup> زیرا این ملکیصدق، پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد<sup>۲</sup> و ابراهیم نیز از همه چیزها ده یک بدو داد؛ که او اول ترجمه شده‌ی «پادشاه عدالت» است و بعد ملک سالیم نیز یعنی «پادشاه سلامتی»."

کمی جلوتر را می‌خوانیم.

"<sup>۲</sup> بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند."

۳۰. به این شخص بزرگ فکر کنید. به اینکه او باید چقدر بزرگ بوده باشد. حال سؤال این است: "این مرد کیست؟" الهیدانان نظرات متفاوتی داشته‌اند. اما از زمان بازگشایی هفت مهر، کتاب اسرارآمیزی که برای ما راز بوده است، بر طبق مکاشفه ۱۰: ۱-۷ تمام اسراری که در این کتاب مکتوب گشته است و در دوران اصلاحگران مخفی بوده است، باید توسط فرشته‌ی کلیسای آخر به نمایش در بیاید. چند نفر می‌دانند که این حقیقت است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] درست است. تمام اسرار کتاب اسرارآمیز باید در عصر پیغام آور کلیسای لائودیکیه مکشوف شود.

۳۱. می‌دانیم که بر سر این شخص و این موضوع بحث‌های فراوانی وجود دارد. فکر می‌کنم بر ما واجب است که وارد آن شویم، تا متوجه شویم او چه کسی است. اکنون چندین دانشگاه در مورد او تعلیم می‌دهند.

یکی از آنان ادعا می‌کند: "او تنها یک افسانه است." او تنها یک افسانه است و واقعاً وجود نداشته است.

دیگران می‌گویند: "این تنها یک مقام کهنات بوده است. او کاهن ملکیصدق بوده است." این نزدیک‌ترین نظر است، که آن را از سایر نظرات متمایز می‌کند. زیرا می‌گوید که این یک کهنات بوده است.

این نمی‌تواند باشد. زیرا در آیه‌ی چهارم می‌گوید که او یک شخص بود، یک «مرد». پس برای اینکه یک شخص باشد، باید یک شخصیت باشد. یک «انسان»، نه یک رتبه، بلکه یک انسان! پس او نه یک مقام کهنات بود و نه یک افسانه بود. او یک شخص بود.

۳۲. و این شخص، ابدی است. اگر توجه کرده باشید، «او پدری نداشت، بدون مادر، بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بود.» پس او می‌بایست یک شخصیت ابدی بوده باشد. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] یک شخص ابدی! و او تنها می‌توانست یک شخص باشد که آن، خداست، زیرا او تنها کسی است که ابدی است. خدا!

۳۳. حال، در اوّل تیموتائوس ۶ : ۱۵ - ۱۶، اگر بخواهید بخوانید... تمایل دارم که آن را بخوانید.

حال چیزی که من ادعا می‌کنم هست، این است که او خدا بود، زیرا او تنها کسی است که می‌تواند جاودان باشد و حال خدا خود را به صورت یک شخص تبدیل کرده. این چیزی است که او بود «بدون پدر، بدون مادر، بدون ابتدای ایام و انتهای حیات».

۳۴. حال، می‌بینیم که بسیاری از افراد، در کتاب مقدس «سه شخصیت در الوهیت» را تعلیم می‌دهند، و شما نمی‌توانید یک شخصیت داشته باشید، بدون آنکه شخص باشد. برای داشتن شخصیت نیاز به شخص است.

چند هفته‌ی پیش یک خادم باپتیست به اینجا و خانه‌ی من آمد و گفت: "می‌خواهم هر وقت که فرصت داشتی مسئله الوهیت را با تو روشن کنم."

۳۵. گفتم: "همین الآن وقت دارم. چون می‌خواهم که روشن شوم. همه چیز را برای این کار کنار می‌گذاریم، تا به آن پردازیم."

او پیش آمد و گفت: "برادر برانهام! شما تعلیم می‌دهید که تنها یک خدا وجود دارد." گفتم: "بله آقا."

او گفت: "خوب! من معتقدم که یک خدا وجود دارد، ولی یک خدا در سه شخصیت." گفتم: "دوباره تکرار کنید، آقا!" گفت: "یک خدا در سه شخصیت."

۳۶. گفتم: "شما به کدام مدرسه می‌رفتید؟" می‌بینید؟ او، او به من گفت که به یک کالج کتاب مقدس می‌رفته. من گفتم: "تصورش را می‌کردم. شما نمی‌توانید بدون وجود شخصیت، یک شخص باشید و اگر شما یک شخصیت هستید، نسبت به خودتان یک شخصیت هستید."

و او گفت: "حتی الهیدانان هم نمی‌توانند این را توضیح دهند." من گفتم: "این از طریق مکاشفه است." و او گفت: "من نمی‌توانم مکاشفه را بپذیرم."

۳۷. من گفتم: "برای خدا هیچ راهی وجود ندارد که این را به شما بدهد، زیرا این از چشم حکیمان مخفی گشته و بر فرزندان آشکار گشته است. مکشوف شده، مکاشفه، بر فرزندان مکشوف شده، چنان که آن را خواهند پذیرفت." و گفتم: "خدا هیچ راهی برای رسیدن به شما ندارد. شما خود را از او مخفی ساخته‌ای."

تمام کتاب مقدس یک مکاشفه از خداست. تمام کلیسا بر مکاشفه‌ی خدا بنا شده است. هیچ راه دیگری برای شناخت خدا وجود ندارد. تنها از طریق مکاشفه. "بر آنکه پسر مکشوف سازد." مکاشفه، همه چیز مکاشفه است. پس... اگر مکاشفه را نپذیرید، آن وقت تنها یک الهیدان سرد هستید و هیچ امیدی پیش روی شما نیست.

۳۸. حال، حال ما متوجه می‌شویم که این شخص «نه پدری داشت و نه مادری، نه ابتدای ایام و نه انتهای حیات»، این خدا بود.

en morphe، این کلمه از یک ریشه‌ی یونانی می‌آید که معنای «تغییر و یا تبدیل» می‌دهد. خود را تبدیل نمود، از یک شخص به... یک شخص؛ معنی کلمه‌ی یونانی en morphe از عمل روی صحنه گرفته شده است که یک نفر نقاب خود را تغییر می‌دهد تا از او، یک نقش دیگر بسازد.

۳۹. مثل، مثل مدرسه، به گمانم اخیراً درست قبل از اینکه ربکا<sup>۱۹</sup> فارغ التحصیل شود، یکی از نمایش‌های شکسپیر را اجرا کردند، و یک مرد جوان مجبور بود تا چندین بار لباس‌های خود را تغییر دهد. چون او دو یا سه نقش مختلف را اجرا می‌کرد، ولی همان شخص بود. او یک بار روی صحنه آمد و تبهکار بود. بار بعد با



یک نقش دیگر آمد و بار بعد نیز همین طور. و حال، لغت یونانی en morphe، یعنی او «نقاب خود را تغییر داد».<sup>۲۰</sup>

۴۰. و این کاری است که خدا انجام داد. در تمام مدّت این همان خدا است. خدا بصورت پدر، روح، ستون آتش. همان خدا جسم پوشید و در بین ما ساکن شد، en morphe، پس می‌توانست دیده شود. و حال همان خدا، روح‌القدس است. پدر، پسر، روح القدس... نه سه خدا بلکه سه نقش، سه عمل از یک خدا.

۴۱. کتاب مقدّس گفته که: "یک خدا وجود دارد." نه سه تا. اینچنین است که آنها نمی‌توانند... نمی‌توانید این را روشن کنید و سه خدا داشته باشید. هرگز نمی‌توانید این را به یک یهودی بقبولانید. این را به شما خواهم گفت. او می‌داند که تنها یک خدا وجود دارد.

۴۲. توجّه کنید، درست مانند یک مجسمه ساز، او پشت یک پرده پنهان می‌شود. این کاری است که خدا انجام داده است. این مخفی شده است. تمام این امور مخفی گشته و باید در این دوره مکشوف گردد. حال، کتاب مقدّس می‌گوید که آنها در ایّام آخر مکشوف خواهد شد. درست مانند مجسمه ساز که کار خود را پشت یک پرده پنهان می‌کند، تا زمانی که از آن پرده برداری کند.

و این چیزی است که کتاب مقدّس بوده است. این کاری از خداست که پنهان گشته بود. این و راز هفت لایه‌ی آن، پیش از بنیان عالم مخفی بوده است. و خدا وعده داد که در این روز، در دوره‌ی کلیسای لائودیکیه، از همه‌ی امور نقاب برمی‌دارد و ما می‌توانیم آن را ببینیم.

<sup>۲۰</sup> تغییر نقش

۴۳. خدا، en morphe، در ستون آتش نقاب زد. خدا، en morphe، در انسانی به نام عیسی. خدا en morphe در کلیسای خویش. خدا فوق از ما، خدا با ما، خدا در ما...

آن بالا، مقدّس، هیچ کس نمی‌توانست او را لمس کند، او بر کوه نازل شد و اگر حتی یک حیوان آن را لمس می‌کرد، باید می‌مرد.

و بعد خدا پایین آمد و خیمه‌ی خود را تغییر داد، با ما زندگی کرد و یکی از ما شد. کتاب مقدّس در اوّل تیموتائوس ۱۶: ۳ می‌گوید: "و بالا جماع سرّ دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد، با دست لمس شد." خدا گوشت خورد. خدا آب نوشید. خدا خوابید. خدا گریست. او یکی از ما بود.

آن، خدا فوق از ما و خدا میان ما بود؛ حال این خداست در ما، روح القدس. نه سوّمین شخصیت، بلکه همان شخص!

۴۴. خدا پایین آمد، جسم شد و در مسیح مرگ را تجربه کرد. پس توانست کلیسا را پاک سازد تا بتواند برای مشارکت به آن داخل شود. این چیزی است که خدا ابتدا آدم را برای آن ساخته بود، برای مشارکت، خدا به تنهایی با کروبیان ساکن است.

۴۵. و حال توجّه کنید، او انسان را ساخت و انسان سقوط کرد. پس او پایین آمد و انسان را رهایی داد، زیرا خدا می‌خواهد که پرستیده شود. عبارت «خدا»<sup>۲۱</sup> به معنی «موضوع پرستش» می‌باشد.

و آنچه که بعنوان ستون آتش به میان ما می‌آید، بعنوان چیزی که قلب ما را تبدیل می‌کند، همان خدایی است که گفت: "روشنایی بشود." و روشنایی شد. او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است.

۴۶. حال، در ابتدا خدا در تنهایی ساکن بود، با صفات خویش که امروز صبح در مورد آن صحبت کردم. این افکار او است. هیچ چیز وجود نداشت، فقط خدا به تنهایی؛ ولی او فکر داشت.

درست مانند یک معمار بزرگ که می‌تواند در ذهن خود و در فکرش، آنچه را که می‌خواهد بسازد، ترسیم کند. او نمی‌تواند چیزی را خلق کند. او می‌تواند چیزی را که خلق شده است، گرفته و آن را به صورت دیگری در بیاورد. زیرا خدا... زیرا خدا تنها کسی است که قادر به خلق کردن است. ولی او در ذهن خود، آنچه را که می‌خواهد انجام دهد، دارد و این افکار اوست، خواسته‌های او. حال این، یک فکر است، بعد او آن فکر را می‌گوید و سپس، این «کلمه» است. و کلمه...

۴۷. یک فکر زمانی که بیان شود، کلمه است. فکر بیان شده، کلمه است. ولی ابتدا باید فکر باشد. پس این صفات خداست، سپس می‌شود افکار و بعد کلمه.

۴۸. امشب توجه کنید، آنانی که حیات ابدی را دارند، قبل از اینکه هیچ فرشته یا ستاره و یا هر چیز دیگری وجود داشته باشد، با او و در او، در افکار او بوده‌اند. این ابدی است. و اگر شما حیات ابدی را دارید، همیشه بوده‌اید؛ نه بودنتان در اینجا، بلکه صورت و تجسمی که خدای بی‌نهایت...

۴۹. و اگر او بی‌نهایت نیست، پس او خدا نیست. خدا باید بی‌نهایت باشد. ما محدود هستیم؛ او بی‌نهایت است و او حاضر در همه جا، واقف به همه چیز و قادر مطلق است. اگر نباشد، نمی‌تواند خدا باشد. همه چیز و همه جا را به دلیل اینکه حاضر در همه جاست، می‌داند. وقوف او، او را حاضر در همه جا می‌سازد. او یک وجود است، او مانند باد نیست. او یک وجود است، در یک خانه ساکن می‌شود. اما واقف بودن، همه چیز را می‌داند و او را در همه جا حاضر می‌سازد. زیرا او هر چیزی را که در جریان است می‌داند.

حتی یک کک نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر آنچه که خدا آن را می‌دانسته است. قبل از اینکه دنیایی وجود داشته باشد، خدا این را می‌دانسته است. او این را می‌دانسته است، چند بار چشم برهم می‌گذارد و... قبل از وجود عالم همه اینها را می‌دانسته است. آن بی‌نهایت است. ما نمی‌توانیم در ذهن خود آن را درک کنیم. ولی آن خداست. خدا، بی‌نهایت.

۵۰. و به یاد داشته باشید که شما، چشمانتان، بدنتان، هر آنچه که هستید، در ابتدا در افکار او بودید. و تنها چیزی که شما هستید، تجلی کلمه است. بعد از اینکه به آن فکر کرد، آن را گفت و حال شما، وجود دارید. اگر چنین نیست، اگر شما در افکار او نبودید، اصلاً هیچ راهی برای بودن شما در آنجا وجود ندارد. زیرا او کسی است که حیات ابدی را می‌دهد.

۵۱. کلامی که خواندیم را به یاد دارید؟ "نه از خواهش کننده و نه از شتاب دهنده، بلکه از خداوند..." و آن پیش برگزیدگی او که می‌تواند متحمل حقیقت باشد، او می‌تواند برگزیند، پیش از زمان. خدا در انتخاب خویش عالی و کامل است. این را می‌دانستید؟

چه کسی آنجا بود که روش بهتری را برای خلقت به او بگوید؟ چه کسی چنین جسارتی را دارد که به او بگوید، کار خود را غلط انجام می‌دهد؟

حتّی خود، حتّی خود همان کلام خیلی عالی است. حتّی در مکاشفه هم ممتاز است، بر آنکس که بخواد آشکار می‌کند، همان مکاشفه، خود، در خدا عالی است. این گونه است که مردم بدون اینکه بدانند چه می‌کنند... خدا در کار خویش عالی است.

۵۲. حال ما او را در ابتدا می‌یابیم، صفات او را. وحال، شما، در آن وقت با او بوده‌اید. آن وقت، زمانی است که کتاب حیات به نمایش در می‌آید.

حال ما در کتاب مکاشفه باب ۱۳ آیه هشتم می‌خوانیم: "آن وحش که بر زمین می‌آید" در این ایام آخر، "و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است..." گمراه.

۵۳. فکرش را بکنید، قبل از اینکه حتّی عیسی به دنیا بیاید، هزاران سال قبل از اینکه به جهان پا بگذارد و چندین هزار سال قبل از اینکه شما پا در جهان بگذارید، عیسی، در افکار خدا برای گناهان ما مرد و کتاب حیات ساخته شد و نام شما پیش از بنیان عالم در آن کتاب گذاشته شد. این حقیقت کتاب مقدّس است. می‌بینید؟ نام شما توسط خدا مقدر گشته و قبل از بنیان عالم در دفتر حیات گنجانده شده است.

۵۴. شما در صفات او، آنجا بودید. نه، این را به یاد نمی‌آورید، زیرا جزئی از حیات او هستید. هنگامی که شما پسر و یا دختر خدا خوانده می‌شوید، جزئی از خدا هستید.

درست به همان گونه‌ای که شما جزئی از پدر زمینی خود هستید.

جلال! این بطورکل فرقه را بیرون می اندازد. قطعاً این کار را می کند. خدا، در همه، تنها مکان!

۵۵. حال به صفات او توجه کنید. پس آن صفات، ابتدا خدا بود، فکر، صفت، همه در یک، بدون اینکه ابراز شده باشد. سپس هنگامی که آن را توصیف نمود، شد کلمه. و بعد «جسم گردید و میان ما ساکن شد».

۵۶. یوحنا باب اول و آیه اول، توجه کنید: «در ابتدا» ولی قبل از آن «ابدیت». توجه داشته باشید، «در ابتدا کلمه بود». هنگامی که زمان آغاز شد، کلمه بود؛ ولی قبل از اینکه کلمه باشد، صفت بود، یک فکر. سپس ابراز شد، «در ابتدا» ابراز کردن، «کلمه بود».

حال ما داریم به جایی می رسیم که ملکیصدق هست. این، آن شخص اسرارآمیز است. "در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد." توجه کنید، همانجا مکث کنید.

۵۷. او، اولین وجود او روح بود، خدا، ماورالطبیعه. بسیار خوب! بزرگ ابدی. دوّمأ، او شروع کرد به حالت دادن خود به صورت یک جسم، در یک تئوفانی، که خواننده شده «کلمه، یک جسم» این حالت و چگونگی ملاقات او با ابراهیم است، که خواننده شد، ملکیصدق. او به شکل تئوفانی بود. حال، چند دقیقه دیگر به آن پرداخته و آن را اثبات می کنیم اگر خدا بخواهد. او کلمه بود..

۵۸. تئوفانی چیزی است که شما نمی توانید ببینید. می تواند الآن همینجا باشد، و شما همچنان نتوانید آن را ببینید.

خوب، این درست مانند تلویزیون است. این در یک بعد دیگر است. تلویزیون، مردم در این اطاق در حال حرکت هستند و آواز می‌خوانند و رنگ‌ها نیز وجود دارند. ولی چشم تنها با پنج حس در ارتباط است... تمام وجود شما تنها با پنج حس در ارتباط است. و شما تنها با آنچه که بینایی شما قادر به دیدن آن است، در ارتباط هستید. ولی بعد دیگری وجود دارد، که توسط یک دگرگونی، توسط یک تلویزیون می‌تواند دیده شود.

۵۹. حال، تلویزیون تولید کننده‌ی یک تصویر نیست. تلویزیون تنها آن را به یک چرخه وارد می‌کند و بعد صفحه‌ی تلویزیون آن را منظم می‌کند. ولی تصویر، در ابتدا آنجا وجود دارد. هنگامی که آدم آنجا بود، تلویزیون هم آنجا بود. زمانی که ایلیا بر کوه کرمل ایستاد، تلویزیون آنجا بود، هنگامی که عیسی ناصری قدم بر ساحل جلیل گذاشت، تلویزیون آنجا بود، ولی شما اکنون آن را کشف می‌کنید.

در آن زمان نمی‌توانستید آن را باور کنید، اگر چیزی مانند این را می‌گفتید، دال بر جنون شما بود. ولی اکنون به حقیقت پیوسته است.

و به همین صورت عیسی مسیح اینجاست، فرشتگان خدا اینجا هستند و یک روز، در هزاره که می‌آید، بیش از تلویزیون و یا هر چیز دیگری واقعی خواهد بود؛ زیرا آنها اینجا هستند.

۶۰. او خود را چنان که ادعا کرده بود تبدیل نمود، و خود را بر خادمان خویش مکشوف و اثبات نمود.

۶۱. حال، اینجا او به شکل روح است و بعد به شکل... به نقش دیگری در می‌آید. او بر ابراهیم ظاهر شد. با نقشی دیگر زمانی که او از قتال با پادشاهان بازمی‌گشت، ملکیصدق آمد و با او گفتگو کرد.

۶۲. یک روز داشتم مقاله‌ای را در روزنامه‌ی محلی توکسان در مورد یک تصادف می‌خواندم. جایی که یک زن با سرعت بالایی به گمانم در حدود چهل یا پنجاه مایل در ساعت در حال رانندگی بوده است، و او با یک پیرمرد که یک اورکت برتن داشته، برخورد نموده است. بر اثر این برخورد، پیرمرد به بیابان کنار جاده پرتاب شده است، آن زن به دنبال او رفت تا او را بیابد، ولی آن مرد آنجا نبود. بعد او چکار کرد؟ بعضی از افرادی که پشت سر او بودند، این صحنه را دیده بودند. آنها پرتاب شدن آن پیرمرد را دیده بودند و اورکت او آنجا بود، آنها نیز برای یافتن او به آنجا رفتند، ولی هیچ اثری از آن مرد در هیچ‌جا نیافتند. آنها نیروهای پلیس را خبر کردند. پلیس آنجا را بازرسی کرد، ولی چیزی آنجا نبود. هیچ‌کس آنجا نبود.

۶۳. خوب، آنها این‌گونه شهادت دادند: "ماشین به شدت ترمز کرد و بعد به مرد برخورد نمود و آن مرد به هوا پرتاب شد." همه این صحنه را دیده بودند، شاهدان و دو یا سه نفر دیگر رخ دادن این واقعه را دیده بودند. بیابید و ببینید، پنج سال پیش در همین نقطه یک پیرمرد تصادف کرد و کشته شد. وقتی اینجا را ترک می‌کنید نمرده‌اید. حتی اگر گناهکار باشید، باید بازگردید تا براساس اعمالی که در جسم انجام داده‌اید داوری شوید. "هرگاه این خانه‌ی زمینی خیمه‌ی ما ریخته شود، خیمه‌ای در انتظار داریم." "en morphe" ۲۲، این کلمه است.



۶۴. حال، خدا در این مرحله... در این مرحله از خلقت خود است، بعداً او به صورت جسم درآمد، عیسی، از چه؟ از آن حالت عظیم ابتدا، روح. سپس پایین آمد تا کلمه باشد. با این حال، کلام خود را نمی‌سازد، این تنها گفته شده است، en morphe، سپس او جسم شد، عیسی، فانی، تا مرگ را بخاطر ما گناهکاران بچشد.

۶۵. هنگامی که ابراهیم او را ملاقات نمود، او ملکیصدق بود. او در اینجا آشکار می‌سازد که تمام صفات در پایان نهایی، در هریک از فرزندان ابراهیم چه خواهد کرد. هر فرزند ایمانی، دقیقاً همین کار را خواهد کرد.

۶۶. همچنین، می‌بینیم که او این را در روت و بو عز بعنوان یک خویشاوند رهاکننده آشکار نمود. چنانکه او می‌بایست جسم می‌شد.

۶۷. حال ما صفات را می‌بینیم. فرزندان روح، هنوز به بدن شبیه کلام، وارد نشده‌اند. ولی یک توفانی، این بدن موضوع و دلگرمی کلام است. در انتظار این... تبدیل جسم.

۶۸. حال، تفاوت بین او و شما بعنوان یک فرزند... می‌بینید؟ او از ابتدا بود، کلمه، یک بدن en morphe، او داخل شد و در آن زندگی کرد، در ملکیصدق. سپس بعداً، ما هرگز چیزی از ملکیصدق نمی‌شنویم، زیرا او عیسی مسیح شد. ملکیصدق کاهن بود، ولی او عیسی مسیح شد.

۶۹. ولی نگاه کنید، شما نمی‌توانید کلام باشید مگر اینکه در ابتدا در فکر خدا وجود داشته باشید. این نشان دهنده‌ی تقدیر ازلی خداست. می‌بینید؟ شما نمی‌توانید

کلام باشید، مگر اینکه در ذهن خدا بوده باشید. در ابتدا باید در فکر خدا می‌بودید. متوجه هستید؟ شما باید از توفانی عبور کنید و باید در جسم بمانید، تا آزموده شوید.

ولی می‌دانید، برای تحمل وسوسه، شما باید از توفانی عبور کنید. شما می‌بایست به این پایین می‌آمدید، تا توسط گناه وسوسه شوید.. و اگر مقاومت کنید: "همه‌ی آنان که پدر به عطا کرده است، نزد من می‌آیند و من در روز بازپسین آنان را خواهم برخیزانید." ۲۳

۷۰. و بعد می‌دانید، او پایین می‌آید. در یک سیر منظم، از صفت تا... پیش از بنیان عالم، نام او در دفتر حیات بره است. پس از آن، او کلام شده است، توفانی که می‌توانست ظاهر شود، ناپدید شد. او جسم شده، دوباره بازگشت. آن بدن در یک شرایط جلال یافته، قیام کرد.

۷۱. ولی نگاه کنید، زمانی که این بدن روح خدا را دریافت می‌کند. حیات جاودان درون شما، این بدن را به انقیاد خدا می‌اندازد. هلولیاه! او که از خدا توگد یافته مرتکب گناه نمی‌شود، او نمی‌تواند گناه کند. "پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند؛ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی، مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید." رومیان ۱: ۸. می‌بینید؟ بدن شما را مطیع می‌گرداند.

مجبور نیستید بگویید: "اوه! ای کاش می‌توانستم نوشیدن را کنار بگذارم. اگر می‌توانستم..." فقط مسیح را دریابید، و همه‌ی این ضعف‌ها خواهند رفت. می‌دانید، می‌دانید؟ زیرا بدن شما مطیع روح است.

این بدن دیگر مطیع امور دنیا نیست. آنها مرده‌اند. آنها مرده‌اند. گناهان شما در تعمیم مدفون گشته‌اند و شما در مسیح خلقتی تازه هستید و بدن شما مطیع روح می‌گردد. سعی کنید تا در مسیر درستی زندگی کنید.

۷۲. مثل شما زمانی که ادعا می‌کنید روح‌القدس را یافته‌اید و بیرون رفته و این دامن‌های کوتاه را می‌پوشید و یا چیزهایی از این دست. چطور می‌توانید چنین کاری را انجام دهید؟ چطور روح خدا در شما می‌تواند اجازه‌ی چنین اعمالی را به شما بدهد؟ نمی‌تواند چنین باشد، مسلماً نمی‌تواند. او روح ناپاک نیست، بلکه روح‌القدس است.

۷۳. و زمانی که شما با آن روح در ارتباط باشید، تمام وجود شما را مطیع آن روح و در ارتباط با آن روح می‌گرداند و این روح، چیزی از دنیا نیست بلکه بذر کلام آشکار شده، یا زنده شده است. هلولیاه! زنده گشته است. و زمانی که کتاب مقدس می‌گوید: "این کار را نکن" آن بدن، به سرعت از آن عبور می‌کند. هیچ سوالی وجود ندارد.

و این چیست؟ این بیعانه‌ی رستاخیز است. این بدن دوباره بلند خواهد شد، زیرا اکنون آغاز گشته است. این بدن زمانی مطیع گناه و فساد و... بود. ولی اکنون بیعانه را دریافت کرده و اکنون آسمانی گشته است. حال، این بیعانه‌ی این است که شما ربوده خواهید شد. این بیعانه است.

۷۴. یک بیمار را در نظر بگیرید که خوابیده و در حال مرگ است. این تنها اتفاقی است که می‌تواند رخ دهد. من افراد بی‌شماری را دیده‌ام که سرطان یا سل تمام وجود آنها را فرا گرفته بود و اندکی بعد همان افراد را سالم و قوی دیدم. اگر

هیچ شفای الهی وجود ندارد، پس رستاخیزی هم وجود ندارد. زیرا شفا وثیقه‌ی رستاخیز است. آمین!

۷۵. شما می‌دانید که وثیقه‌ی پولی چیست. نمی‌دانید؟ این یک پیش پرداخت است. "به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید، و تأدیبه سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم." <sup>۲۴</sup> توجه داشته باشید که چقدر عالی است. او را دوست داریم.

۷۶. حال، این بدن مطیع روح است، هنوز به شکل کلام در نیامده است، بلکه هنوز به شکل جسم هستیم، ولی مطیع کلام هستیم. مرگ در جسم، ما را به آنجا خواهد برد.

۷۷. درست همان چیز. یک نوزاد را در نظر بگیرید. شما می‌توانید یک زن را بگیرید، مهم نیست که چقدر شرور است، هنگامی که آبستن می‌گردد و می‌خواهد مادر بشود، نگاه کنید، درست قبل از اینکه آن فرزند به دنیا بیاید، اهمیتی نمی‌دهم که آن زن چقدر بی‌رحم باشد، او محبت حقیقی را یافته است. یک چیزی در صدای او هست... خدایی به نظر می‌رسد، دیدن کسی که در انتظار مادر شدن است. چرا چنین است؟ آن جسم کوچک، هنوز زنده نیست. می‌دانید، تنها چیزی که هست، گوشت و ماهیچه است. آن تکان‌های کوچک... ولی هنگامی که از رحم خارج می‌شود، خداوند نفس حیات را در او می‌دمد و او شروع می‌کند به گریه کردن. می‌دانید، می‌دانید، درست به همان اطمینان که یک بدن جسمانی شکل گرفته است، یک بدن روحانی به محض اینکه به اینجا برسد، وجود دارد که باید دریافت شود.

۷۸. سپس، زمانی که یک انسان توگد تازه می‌یابد، از آسمان، او کودک روح مسیح می‌گردد.

و بعد، هنگامی که این لباس جسم انداخته شود، یک بدن طبیعی وجود دارد، تئوفانی. بدنی که به دست انسان ساخته نشده و نه مولود از یک زن، که ما به آن می‌رویم.

سپس آن بدن باز می‌گردد و بدن جلال یافته را بدست می‌آورد.

به دلیل این است که وقتی عیسی مرد به عالم اموات رفت، و برای جان‌هایی که در اسارت بودند موعظه کرد و آنها را به تئوفانی بازگرداند. اوه، حیرت انگیز است! خدا را شکر.

۷۹. دوّم قرنیتان ۵: ۱ "زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه‌ی زمینی خیمه ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته شده به دست‌ها و جاودانی در آسمان‌ها" می‌دانید، ما از آن گذشته‌ایم تا مستقیماً از خدا بیاییم؛ صفت، تا جسم باشیم، تا توسط گناه و سوسه شویم، همان‌گونه که آدم و سوسه شد. ولی هنگامی که آزمودن او پایان یافته باشد، در آن هنگام ما به این بدن که پیش از بنیان جهان برای ما مهیا گشته است، بالا برده می‌شویم. آنجا، این کلام است که ما از آن صرف‌نظر کرده‌ایم، تا به این پایین بیاییم و آزموده شویم. اگر می‌توانستیم که از درون آن بیاییم، و سوسه‌ای نداشتیم و همه چیز را می‌دانستیم. به این دلیل است که عیسی همه چیز را می‌دانست. زیرا او قبل از اینکه جسم باشد، کلمه بود. و ما سپس کلمه می‌شویم.

۸۰ از طریق پیش مقدّر شدگی مان از ابتدای عالم، به صورت کلام درآمده‌ایم تا شریک کلام باشیم و از کلام تغذیه کنیم. هنگامی که شما سفر عمر خود را آغاز نمودید، آن بارقه‌ی کوچکی حیات را که از ابتدا در خود داشتید، می‌بینید. بسیاری از شما می‌توانید این را به یاد آورید. شما به این کلیسا و یا آن کلیسا پیوسته، این را امتحان کردید و یا آن را امتحان کردید، هیچ چیز متقاعدتان نکرد. ولی یک روز ناگهان آن را تشخیص خواهید داد. درست است.

۸۱ یک شب در جایی تعلیم می‌دادم. فکر می‌کنم خارج از کالیفرنیا یا آریزونا بود. داشتم در مورد... فکر می‌کنم این داستان کوتاه را اینجا گفته باشم، مردی که یک مرغ داشت و آن مرغ روی یک تخم عقاب نشسته بود. زمانی که آن عقاب سر از تخم درآورد، خنده‌دارترین پرنده‌ای بود که جوجه‌ها تابحال دیده بودند، ولی او شروع کرد به راه رفتن، او یک... او با آنها جور در نمی‌آمد، زیرا نمی‌دانست که یک مرغ چطور قدق می‌کند و یا توده‌های کود را خراشیده و از آن می‌خورد. او قادر به درک این نبود. او نمی‌توانست هیچ تصویری داشته باشد. آن مرغ می‌توانست بگوید: "عزیزم! بیا اینجا و جشن بگیر." ولی، او یک عقاب بود. آن گونه غذا نمی‌خورد. این خوراک او نبود.

۸۲ آن مرغ می‌توانست ملخ‌ها و سایر حشرات را بگیرد و جوجه‌ها را صدا کند. همه‌ی آن جوجه‌ها قدق کنان می‌توانستند از آن بخورند و جست و خیز کنند، ولی عقاب کوچک قادر به این کار نبود. این برای او مناسب به نظر نمی‌رسید.

بعد یک روز مادر او به جستجویش پرداخت.

۸۳ جوجه عقاب صدای قدقد مرغ را می شنید و تمام تلاش خود را می کرد تا مانند او قدقد کند، ولی نمی توانست این کار را انجام دهد. تلاش می کرد تا مانند جوجه ها جیک جیک کند، ولی نمی توانست. می دانید، او یک عقاب بود. او، از ابتدا یک عقاب بود. او فقط زیر یک مرغ از تخم بیرون آمده بود. بعضی از اعضای کلیسا هم این گونه هستند. هر... این در مورد روالی است که موجود می باشد. درباره ی یک نفر که خارج از یک روال مرسوم است. درست است.

۸۴ ولی یک روز مادر او در آن بالا به پرواز درآمد و فریاد برآورد. جوجه عقاب آن صدا را تشخیص داد. این درست به نظر می رسید. چرا؟ زیرا او از ابتدا یک عقاب بود.

این چیزی است که در مورد انجیل، کلام و یا قدرت عیسی مسیح صادق است. وقتی یک انسان از پیش تعیین شده باشد تا حیات ابدی را داشته باشد، آن زنگ و صدای راستین خدا را می شنود و هیچ چیز نمی تواند او را از آن باز دارد.

کلیسا می تواند بگوید: "ایام معزات سپری شده است. قدقددا. اینجا بایست و این را بخور و اینجا بایست و آن را بخور."

۸۵ اشیاء آن انبار و یا آن طویله کار بیشتری برای او نخواهد کرد. او فنا شده است. همه چیز ممکن است.

به همین دلیل است که آنها نمی توانند پای خود را از زمین بردارند و این چیزی است که در بسیاری از مسیحیان امروز صادق است.

مادر آن عقاب می گفت: "پسرم! بپر. تو یک عقاب هستی. بیا این بالا، جایی که من هستم."

او می گفت: "مادر! من هرگز در عمرم نپریده‌ام."

۸۶ مادر می گفت: "خوب بپر. تو یک عقابی. از ابتدا یک عقاب بودی. تو یک جوجه مرغ نیستی." بعد او اولین پرش را انجام داد و بال‌های خود را گشود. خیلی خوب این کار را انجام نمی‌داد، ولی از زمین بلند شد.

ابن کاری است که ما می‌کنیم. ما خدا را با ایمان می‌پذیریم، توسط کلام مکتوب شده، در آنجا چیزی هست و آن، حیات ابدی است. شما برای این، از پیش مقدر شده‌اید.

۸۷ پدر بزرگ و مادر بزرگ او عقاب بودند. او تمام عمر عقاب بود. عقاب با سایر چیزها آمیخته نمی‌شود. او یک پرنده‌ی دورگه نیست. نه، او یک عقاب است.

۸۸ سپس، بعد از اینکه متوجه شدید کلام خدا همان عقاب است و همه چیز را ترک کردید، پس بصورت تصویر زنده‌ای از خدا شده‌اید. شما از تئوفانی خود شنیده‌اید: "اگر این خانه زمینی ریخته شود، خانه‌ای از خدا داریم..."

شما می‌گویید: "برادر برانهام! آیا این درست است؟"

بسیار خوب، بیاید یک جفت عقاب را بگیریم و چند دقیقه‌ای به آنها نگاه کنیم. یک اسمی وجود داشت، یک مرد به نام موسی. همه این را می‌دانند که در کتاب مقدس نبی به یک عقاب تشبیه شده است.



۸۹. یک نبی بود به نام موسی، یک روز خدا او را خوانده بود و به او اجازه نداد که به سرزمین موعود وارد شود و بر صخره‌ای جان سپرد. فرشتگان او را برداشته و دفن نمودند. یک مرد دیگر هم وجود داشت، یک عقاب دیگر، که حتی لزوم نداشت بمیرد. او در سرتاسر اردن گام برداشته بود. خدا یک ارابه را به پایین فرستاد و او این لباس جسم را انداخت، بلند شد و پاداش جاودان را بدست آورد.

هشتصد سال بعد، هشتصد سال بعد بر روی کوه هیئت تبدیل، این دو مرد آنجا ایستاده بودند. بدن موسی صدها سال بود که پوسیده و فاسد گشته بود ولی در آنجا به شکلی و به صورتی بود که حتی پطرس، یعقوب و یوحنا او را تشخیص دادند. آمین!  
"اگر این خیمه‌ی زمینی ریخته شود..." اگر شما صفتی بیان شده از خدا بر روی زمین هستید، عمارتی ناساخته بدست انسان را بعد از ترک اینجا در انتظار خواهید داشت. آنها آنجا در کوه هیئت تبدیل، در ثوفانی خود ایستاده بودند. زیرا آنها نبی بودند، کسانی که کلام به آنها می‌آمد.

۹۰. هم چنین یک بار... به یک نبی دیگری توجّه کنیم به نام سموئیل. او یک مرد بزرگ بود. او اسرائیل را تعلیم داده بود و به آنها گفته بود که نباید پادشاه داشته باشند. او می‌گفت: "آیا تابحال چیزی به نام خداوند به شما گفته‌ام، جز اینکه تحقق پیدا کرده باشد؟"

آنها می‌گفتند: "خیر، همیشه هرآنچه که به نام خداوند گفته‌ای، تحقق یافته است."

او یک نبی بود، و او مرد.

۹۱. حدود سه یا چهار سال بعد، پادشاه با مشکلی مواجه شد، این قبل از این بود که خون عیسی مسیح ریخته شود. او در فردوس بود و یک ساحره از عین دور احضار شد تا به شائول پادشاه مشورت بدهد. زمانی که ساحره وی را دید که ایستاده، گفت: "خدایی را می بینم که از زمین برمی آید."

۹۲. و بعد از اینکه آن مرد مرده، دفن شده و در قبر پوسیده بود، اینک بر آن قبر ایستاده بود و ردای نبوت خود را برتن داشت و هنوز یک نبی بود. آمین! زیرا گفت: "چرا از من سوال می نمایی، حال آنکه خداوند از تو دور شده و دشمنت گردیده است؟" نبوت او را ببینید: "فردا شب، در این زمان، تو نزد من خواهی بود." او هنوز یک نبی بود، هرچند که از این بدن رفته بود..

می بینید؟ او بخشی از آن کلام شده بود و از زندگی جسمانی خویش به بدنی داخل شده بود که پیش از بنیان عالم برای او مهیا گشته بود. او به توفانی وارد شده بود که کلام بود. متوجه می شوید؟ این، جایی است که همه ی ایمانداران وقتی از اینجا می روند، به آن داخل می شوند.

۹۳. پس در آن شکل، حجاب برداشته شده است. می دانید، زمانی که به آنجا وارد شوید، شما نیز کلام هستید. مانند یک نوزاد کوچک، همان طور که چند لحظه ای پیش گفتم...

۹۴. حال توجه کنید، جلال بر خدا! برای بازگشایی این مهرها. دعای من این است که این امور را درک کنیم.

۹۵. حال، مکاشفه‌ی راستین ملکیصدق به نمایش درمی‌آید. چه؟ او خدا بود، کلام، قبل از اینکه جسم بپوشد، خدا، کلام. زیرا باید می‌بود، هیچ‌کس دیگری نمی‌توانست مانند او جاویدان باشد. می‌بینید، من پدر و مادر داشتم. شما هم داشتید. عیسی پدر و مادر داشت، ولی این مرد پدر و مادری نداشت. عیسی زمانی داشت که آغاز شد، ولی این مرد نداشت. عیسی حیات خویش را داد، این مرد نمی‌توانست، زیرا او خود، حیات بود. و این در تمام زمان، همان فرد یکسان است.

۹۶. به عنوان او دقت کنید «پادشاه عدالت». حال، عبرانیان ۷: ۲ «پادشاه عدالت و پادشاه سلامتی». او در اینجا، دو عنوان پادشاهی دارد. حال از زمانی که او جسم شد و بدن خود را دریافت نمود، در مکاشفه ۲۱: ۶ او «پادشاه پادشاهان» خطاب شده است. او هر سه آنها با هم است. می‌بینید؟ پادشاه خدا، پادشاه تئوفانی، پادشاه عیسی. «او پادشاه پادشاهان است».

این همه... درست مانند جان، جسم و روح، همه‌ی آنها با هم یکی را می‌سازند.

۹۷. همچنین او پدر است، که در ابتدا بود، پسر و روح‌القدس، روح.

«پادشاه عدالت» صفت روح، تئوفانی، «پادشاه سلامتی»، تئوفانی، و در جسم، او «پادشاه پادشاهان» بود، همان شخص.

۹۸. وقتی موسی او را دید، خروج ۳۳: ۲، او یک تئوفانی بود. موسی می‌خواست که خدا را ببیند. او صدای خدا را شنیده بود، صدای او را که با وی تکلم می‌کرد، شنیده بود. او را در بوته‌ی خار بعنوان یک ستون بزرگ آتش دیده بود و او

گفت: "تو که هستی؟ می‌خواهم بدانم تو کیستی." موسی گفت: "بگذار تو را بینم، دوست دارم تو را بینم."

۹۹. او گفت: "هیچ انسانی نمی‌تواند روی من را ببیند." او گفت: "دست خود را بر چشم تو می‌گذارم و عبور می‌کنم و تو می‌توانی پشت من را ببینی، نه صورتم را" می‌بینید؟ و هنگامی که این کار را کرد، موسی پشت یک انسان را دید، این یک تئوفانی بود. کلامی که بر موسی می‌آمد، «هستم» بود. کلام بصورت ستون آتش در یک بوته‌ی مشتعل نزد موسی آمد.

۱۰۰. مانند کلمه در الهیات... از تئوفانی. عذر می‌خواهم، او زیر درخت بلوط، بعنوان یک انسان به نزد ابراهیم آمد. حال به آنجا نگاه کنید. سه مرد نزد ابراهیم آمدند، سه مرد، و زیر درخت بلوط نشستند. سه مرد، و توجه کنید، بعد از اینکه او با ابراهیم صحبت کرد...

۱۰۱. چرا او آمد؟ ابراهیم کسی بود که صاحب وعده و پیغام پسر در راه بود، و همچنین او نبی کلام خدا بود که به کلام خدا توکل داشت. می‌بینید که کلام خدا چقدر کامل است؟ کلام بر نبی می‌آمد. می‌بینید؟ خدا در یک تئوفانی بود. و کتاب مقدس گفت: "کلام بر نبی می‌آید." و این کلام در تئوفانی بود.

حال شما می‌گویید: "ایا آن خدا بود؟"

۱۰۲. ابراهیم گفت که بود. او گفت که نام او بود... او را «الوهیم» خطاب کرد. حال در کتاب پیدایش باب یک، شما متوجه می‌شوید که «در ابتدا الوهیم آسمان‌ها و زمین را خلق کرد.» در پیدایش ۱۸، می‌بینیم که ابراهیم این فرد را... او آنجا نشسته، با

او صحبت می‌کرد و می‌توانست اسرار دل او را بگوید. ابراهیم گفت: "این الوهیم است." او در شکل توفانی بود. متوجه می‌شوید؟ توجه کنید، بعد از...

۱۰۳. حال ما متوجه می‌شویم که او در شکل یک توفانی بود. ابراهیم او را «خداوند خدا، الوهیم» خطاب کرد. حال، در پیدایش ۱۸ می‌بینیم که این درست است.

۱۰۴. اکنون به ابراهیم توجه کنید. سه مرد آنجا با هم بودند، ولی وقتی ابراهیم با این سه ملاقات کرد، گفت: "خداوند من!"

ولی وقتی لوط در سدوم، هنگامی که آن دو مرد به سدوم رفتند و لوط آمدن آنها را دید که می‌آیند، گفت: "ای آقایان من!"

ولی مهم نیست که ابراهیم چند نفر را دید، همچنان این یک خداوند بود. این ملکیصدق بود.

۱۰۵. توجه کنید، بعد از اینکه نبرد به پایان رسیده بود، ملکیصدق، فرزند فاتح خود را استقبال نمود. فکرش را بکنید، جزئی از خود او. حال ما می‌خواهیم این را ببینیم. اینجا، نمونه و الگویی از عشاء است. بعد از نبرد... زیرا عشاء جزئی از مسیح است. بعد از اینکه نبرد به پایان برسد، هنگامی که خود را رفته ببینید، آن وقت زمانی است که در مسیح سهیم می‌شوید، بخشی از این وجود می‌شوید. متوجه می‌شوید؟

۱۰۶. یعقوب تمام شب با او کشتی گرفت و نمی‌گذاشت او برود، تا هنگامی که او را برکت داد. درست است. برای حیات بجنگید و بعد از اینکه نبرد خاتمه یابد، سپس خدا از خودش به شما می‌دهد. این عشاء حقیقی است. تگه نان و فطیر این را نشان می‌دهد. شما نباید آن را بگیرید، مگر اینکه کشتی گرفته و بخشی از خدا شده باشید.

۱۰۷. به یاد داشته باشید، در این زمان، عشاء هنوز برقرار نشده بود. نه تا قبل از مرگ عیسی مسیح، صدها و صدها و صدها سال بعد.

۱۰۸. ولی ملک‌ی‌صدق، هنگامی که فرزندش ابراهیم به پیروزی دست یافته بود، او را ملاقات نمود و به او نان و شراب داد، به نشانه‌ی اینکه وقتی نبرد زمینی به اتمام رسد، او را در آسمان ملاقات کرده و دوباره عشاء را از او خواهیم گرفت. این شام عروسی خواهد بود.

"بعد از این از میوه‌ی مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم." ۲۵ درست است؟

۱۰۹. باز توجه کنید. ملک‌ی‌صدق قبل از اینکه ابراهیم به خانه‌ی خود برسد، او را ملاقات نمود. چه نمونه‌ی زیبایی در اینجا داریم! بعد از نبرد، قبل از اینکه ابراهیم به خانه برسد، ملک‌ی‌صدق او را ملاقات نمود.

ما عیسی را قبل از اینکه به خانه برویم در هوا ملاقات خواهیم کرد. درست است. تسالونیکیان این را به ما می‌گویند: "او را در هوا ملاقات خواهیم کرد." یک نمونه‌ی زیبا از ملاقات اسحاق و رفقه در زمین، «او را در هوا ملاقات خواهیم نمود» اوّل تسالونیکیان به ما می‌گویند: "... زیرا ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست. زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اوّل خواهند برخاست. آنگاه ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، در ابرها رבוده خواهیم شد، تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خدا خواهیم بود."

۱۱۰. بنابراین، توفانی، اگر شما مرده و به آن توفانی وارد شده باشید، چه اتّفاقی می‌افتد؟ توفانی برای برگرفتن بدن رهایی یافته به زمین می‌آید و اگر شما اینجا در هوا باشید، بدن ملاقات با توفانی را دریافت می‌کنید. بفرمایید: "رَبوده شده و خداوند را در ابرها ملاقات خواهیم کرد."

۱۱۱. ملک‌ی‌صدق چه کسی است، جز خدا؟

۱۱۲. حال ما به سادگی راز کامل زندگی و مرگ خود و اینکه بعد از مرگ کجا می‌رویم را می‌بینیم. همچنین، پیش برگزیدگی به سادگی در اینجا نشان داده شده است. حال، وقتی این تعلیم را می‌دهیم، با دقت گوش کنید.

۱۱۳. مرحله‌ی هدف نهایی او که در راز خویش داشت، اینک مکشوف شده است. توجّه کنید. هنوز سه مرحله تا تکامل باقی است. درست همان‌طور که دنیا را نجات داد، به همان صورت کلیسای خود را رهایی می‌دهد. حال نگاه کنید، ابتدا عادل شمردگی است؛ مانند آن که لوتر موعظه می‌کرد. دوّمین تقدّس است؛ آن‌طور که وسلی موعظه می‌کرد. سوّمین، تعمید روح‌القدس است. درست است، سپس به رُبوده شدن می‌رسیم.

۱۱۴. حال جهان، او چگونه دنیا را رهایی داد؟ آنچه که ابتدا انجام داد، زمانی که به گناه آلوده شد، آن را به تعمید آب شست. درست است. سپس او خون خود را بر آن ریخت، از روی صلیب، و آن را تقدیس نمود. بعد او چه می‌کند؟ همان‌طور که او دنیا را از شما جدا کرد و با تعمید آتشین روح‌القدس همه چیز را از نو ساخت، جهان را نیز از نو خواهد ساخت. این به آتش سوزانده خواهد شد و هر منشاء را پاک ساخته و تا ارتفاع میلیون‌ها مایل همه چیز پاک خواهد شد و بعد یک آسمان و زمین

جدید خواهد بود. درست به همان صورتی که شما وقتی تعمید روح القدس را می‌گیرید، در مسیح عیسی خلقت تازه‌ای هستید. می‌بینید؟ بفرمایید، همه چیز به همان سادگی است که می‌تواند باشد. همه چیز در سه مرحله است.

۱۱۵. تولد جسمانی نیز در سه مرحله است. اولین چیزی که برای یک زن رخ می‌دهد تا بچه داشته باشد چیست؟ اولین چیز چیست؟ آب. بعد چیست؟ خون. فرایند بعدی چیست؟ حیات. آب، خون، روح.

برای گیاهان چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌پوسند. اولین چیز چیست؟ ساقه. بعدی چیست؟ خوشه. بعدی چیست؟ پوسته. سپس دانه از آن خارج می‌شود. درست سه مرحله را طی می‌کند تا به دانه برسد. دقیقاً به این صورت.

۱۱۶. خدا این را اثبات می‌کند، همیشه درست بوده است. خدا درست بودن آن را اثبات می‌کند. به سادگی نشان داده می‌شود. از پیش مقدر شده، تنها کسی است که در رهایی در نظر گرفته می‌شود. این را می‌دانستید؟ بگذارید دوباره بگویم. از پیش مقدر شده، تنها کسی است که در رهایی در نظر گرفته می‌شود. مردم ممکن است خود را به آن صورت نشان دهند و یا فکر کنند که در رهایی هستند، ولی نجات یافتگان حقیقی کسانی هستند که از پیش مقدر شده‌اند. زیرا عبارت «رهایی دادن»<sup>۲۶</sup> به معنی «باز آوردن» است. درست است؟ رهایی چیزی است... برای رهایی هر چیزی «برگرداندن به مکان اصلی» است. هلولو! پس تنها از پیش برگزیده است، که رهایی خواهد یافت. زیرا دیگران از آنجا نمی‌آمدند. می‌بینید؟ «بازگرداندن».



۱۱۷. ابدی بودن با او، از ابتدا... حیات ابدی که شما داشتید، تفکر او از آنچه شما بودید، او شما را می‌خواست تا... من را خواست تا پشت منبر بایستم. او شما را می‌خواست تا امشب روی آن صندلی بنشینید. پس ما در حال انجام هدف او هستیم و آن که خانه را ترک نمود، تنها برای انجام اراده‌ی او به جهان می‌آید. درست است؟ بسیار خوب، پس بعد از اینکه پایان رسیده باشد، در یک حالت جلال یافته بازگردانده می‌شود. بالغ شده و دوباره بازگردانده شده است.

۱۱۸. هیچ تعجیبی ندارد که پولس، هنگامی که می‌خواستند سر از بدنش جدا کنند، گفت: "ای موت نیش تو کجاست و ای گور ظفر تو کجا؟ لیکن شکر خدا راست که ما را ظفر می‌دهد." <sup>۲۷</sup> او می‌گفت: "مرگ! به من بگو کجا می‌خواهی من را به فریاد واداری؟ ای قبر! به من بگو که چطور می‌خواهی من را نگاه داری؟ زیرا من دارای حیات ابدی هستم." آمین! او این را تشخیص داده بود. مرگ، عالم اموات، قبر و یا هیچ چیز دیگری نمی‌توانست او را نگه دارد. هیچ چیز نمی‌تواند به ما آسیب برساند، به ما که حیات ابدی را یافته‌ایم. او درک کرده بود که با حیات ابدی برکت یافته بود.

۱۱۹. درست مانند یک قطره‌ی شبنم... چیز زیادی در مورد شیمی نمی‌دانم. ولی این باید در اثر انجماد رطوبت موجود در هوا و یا... باشد. شب هنگام که هوا سردتر و تاریک می‌شود، این از آسمان می‌افتد و بر زمین می‌چکد. این از جایی افتاده است. ولی صبح روز بعد، قبل از طلوع آفتاب در آنجا قرار دارد و این قطره کوچولو در حال لرزیدن است، ولی به محض اینکه خورشید بالا می‌آید، او را می‌بینید که شروع به برق زدن می‌کند و خوشحال است. چرا؟ خورشید می‌خواهد او را به جایی که از آن آمده است، بخواند.

یک مسیحی هم به همین صورت است. هلولیاه! می‌دانیم که وقتی در حضور خدا گام برمی‌داریم، یک چیزی به ما می‌گوید که ما از جایی آمده‌ایم. می‌خواهیم دوباره با آن قدرتی که ما را بطرف خود می‌کشد، به آنجا بازگردیم.

۱۲۰. آن قطره شبنم کوچک برق می‌زند، می‌درخشد و فریاد می‌زند، زیرا می‌داند که از آن بالا آمده و آن خورشید می‌خواهد او را دوباره به آنجا بکشاند.

و یک انسان که صفتی از خدا و مولودی از خدا باشد؛ هلولیاه! وقتی با پسر خدا مرتبط می‌شود، این را می‌داند که روزی قرار است از اینجا به بالا برده شود. "زیرا اگر از جهان بلند کرده شوم، تمام انسان‌ها را به سوی خود خواهم کشید." آمین!

۱۲۱. حالا توجه کنید. اکنون ما ملکیصدق را می‌بینیم و اینکه چرا مریم، مادر او نبود؟ به این دلیل است که او مریم را «ای زن» خطاب می‌کرد، نه «مادر». او هیچ پدری نداشت، چراکه او خود، پدر بود. پدر ابدی، سه در یک. هیچ مادری نداشت. مسلماً نداشت. پدر نداشت، زیرا خود، پدر بود. همان‌گونه که شاعر در یک وصف بزرگ از عیسی می‌گوید:

من هستم که در بوته‌ی آتش به موسی سخن گفتم

من هستم خدای ابراهیم، نور و ستاره‌ی صبح

من هستم الف و یاء، ابتدا و انتها

من هستم تمام خلقت، و عیسی نام من است

درست است

اوه! می‌گویید که من کیستم و از کجا آمده‌ام

پدر من را می‌شناسید و می‌توانید نام او را بگویید؟ ["هللویاه!"]

۱۲۲. این نام پدر است. بله. "من به نام پدر خود آمده‌ام و مرا نمی‌پذیرید." می‌بینید؟ مطمئناً او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است.

۱۲۳. و این ملکیصدق جسم شد. زمانی که او بعنوان یک نبی آمد، خود را بعنوان پسر انسان مکتشف نمود. او به سه نام پسر آمد؛ پسر انسان، پسر خدا، پسر داود.

۱۲۴. هنگامی که او اینجا روی زمین بود، یک انسان بود تا کتب را محقق سازد. موسی گفته بود: "خداوند خدایت، نبی‌ای مثل من از میان برادرانت برخیزاند." <sup>۲۸</sup> پسر او می‌بایست بعنوان یک نبی می‌آمد. او هرگز نگفت: "من پسر خدا هستم." او گفت: "من پسر انسان هستم. آیا به پسر انسان ایمان دارید؟" زیرا این چیزی است که او باید به آن شهادت می‌داد، زیرا این چیزی است که او بود.

حال، او به نام یک پسر دیگر می‌آید، پسر خدا، نادیده، روح.

و هنگامی که دوباره می‌آید، پسر داود است، تا بر تخت داود بنشیند.

۱۲۵. حال، هنگامی که او جسم پوشیده و اینجا بود، «پسر انسان» خطاب می‌شد.

حال او چگونه خود را بعنوان پسر انسان، نبی، به جهان شناسانید؟

۱۲۶. یک روز داشتم داستانی را در مورد پطرس و برادرش اندریاس می‌گفتم. آنها ماهیگیر بودند و پدر آنها یونا، یک ایماندار قدیمی بود. آنها می‌گفتند یک روز پدر آنها در سویی از قایق نشسته و به آنها گفته است: "پسران! می‌دانید که وقتی

<sup>۲۸</sup> اشاره به تثیبه ۱۸ : ۱۵

محتاج ماهی بودیم چگونه دعا می کردیم. " آنها ماهی فروش بودند. او گفت: " ما برای زندگی خود به خدا، یهوه، توکل داشتیم و اینک من رو به پیری هستم، نمی توانم بیش از این در میان شما باشم و من مانند همه‌ی ایمانداران، همیشه چشم انتظار زمانی بوده‌ام که ماشیح می‌آید، ما انواع دروغین آن را داشته‌ایم، ولی یک‌روز آن حقیقی خواهد آمد. نمی‌خواهم هنگامی که این ماشیح آمد، شما گمراه شوید. این ماشیح تنها یک الهیدان نخواهد بود. او یک نبی خواهد بود، زیرا نبی ما موسی، که او را متابعت می‌کنیم، این را گفته است."

حال، هر یهودی به نبی خود ایمان دارد. او چنین تعلیم یافته است و اگر یک نبی چیزی را بگوید، آن‌وقت آن، حقیقت است. لکن خدا گفت: "اگر در میان تو فرد روحانی، یا نبی باشد، من که خدا هستم خود را بر او خواهم شناساند و هرچه گوید واقع خواهد شد. پس او را بشنوید و از او ترسان باشید، ولی اگر این کار را نکنم؛ پس اصلاً از او ترسان نباشید." می‌بینید؟ این اثبات یک نبی بود.

۱۲۷. و موسی یک نبی اثبات شده بود و گفت: "یهوه خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید. و هرکس که او را نشنود از میان قوم منقطع گردد." او گفت: "حال فرزندان! به یاد داشته باشید که بعنوان یک یهودی، ما به انبیاء اثبات شده ایمان داریم."

حال به دقت گوش کنید. این را از دست ندهید. او به فرزندانش گفت: "هنگامی که ماشیح بیاید شما او را خواهید شناخت، چراکه او یک نبی، ماشیح خواهد بود. مردم می‌گویند که ما چهارصدسال است که نبی نداشته‌ایم. از زمان ملاکی ما نبی‌ای نداشته‌ایم. ولی او خواهد بود."

۱۲۸. یک روز، بعد از مرگ او، چند سال بعد پسر او اندریاس در حال گشت زدن کنار ساحل بود و شنید که مردی از بیابان خارج شده و می گوید: "الحال ماشیح در میان شما ایستاده است." آن عقاب بزرگ که در بیابان رشد کرده بود، به آنجا بال گشوده و می گفت: "ماشیح الآن در بین شماست. هنوز او را نمی شناسیم، ولی او در میان شما ایستاده است. من او را خا هم شناخت، زیرا نشانه‌ای را خوا هم دید که از آسمان می آید."

این مرد... این مرد رفت تا برادر خود را بیابد. او گفت: "شمعون! می خوا هم به اینجا بیایی، ما ماشیح را پیدا کرده ایم."

- "اوه! بس کن آندریاس، تو خود بهتر می دانی."

- "اوه! می دانم، ولی این مرد فرق می کند."

- "او کجاست؟ از کجا آمده است؟"

- "عیسی ناصری."

- "آن شهر کوچک نابکار؟ او نمی تواند از چنین شهر کوچک و نابکاری آمده باشد."

- "تو فقط بیا و ببین."

۱۲۹. سرانجام او را وادار نمود تا به آنجا بیاید. هنگامی که او آمد و در برابر این ماشیح قرار گرفت، او داشت با قوم صحبت می کرد. زمانی که او به سمت وی رفت، او گفت: "نام تو شمعون است و پسر یونا هستی." او کلید ملکوت را بدست آورد. چرا؟ او می دانست که آن مرد او را نمی شناخت. پس چطور او را می شناخت، و آن پدر پیر خداشناس را که به او آموخته بود که به ماشیح ایمان بیاورد؟

۱۳۰. مردی به نام فیلیپ آنجا ایستاده بود. او! او واقعاً هیجان زده شده بود. او مردی را می‌شناخت که با هم کتاب مقدس را می‌خواندند. او آنجا را ترک کرد و بدنبال او رفت. او را در اطراف تپه، زیر درخت زیتون یافت که زانو زده و دعا می‌نمود. آنها دروس دینی زیادی را با هم گذرانده بودند. بعد از اینکه دعای او تمام شد، به او گفت: "بیا ببین چه کسی را یافته‌ایم! عیسی ناصری، پسر یوسف، ماشیح که بدنبال او بوده‌ایم."

حال می‌توانم صدای نتائیل را بشنوم که می‌گوید: "فیلیپ، تو که آنقدر به بیراهه نرفته‌ای، رفته‌ای؟"

۱۳۱. "او! نه، نه، بگذار یک چیزی به تو بگویم. می‌دانی، ما با هم درس کتاب مقدس را خوانده‌ایم و نبی در مورد ماشیح چه گفته است و اینکه او چه خواهد بود؟"

- "او یک نبی خواهد بود."

- "آن ماهیگیر را می‌شناسی که از وی ماهی می‌خریدی؟ او که آنقدر سواد نداشت تا نام خود را بنویسد و نامش شمعون است."

- "آه! بله."

۱۳۲. "او به آنجا آمد. می‌دانی چه شد؟ این عیسی ناصری به او گفت که نامش شمعون بوده و نام او را به پطرس تغییر داد که به معنی «صخره» است و به او گفت که پدر وی که بوده است."

او گفت: "خوب! نمی‌دانم، آیا از ناصره چیز خوب بیرون می‌آید؟"

۱۳۳. او گفت: "حرفش را نزنیم. بیا و خود ببین."

- "فکر خوبی است برویم و ببینیم."

و بعد فیلیپ وارد می‌شود که نتائیل را به همراه خود دارد. زمانی که او در حال وارد شدن به آنجاست احتمالاً عیسی ایستاده و سخن می‌گوید و یا شاید هم در حال دعا نمودن برای بیماران می‌باشد. هنگامی که او به جایی که عیسی بود رسید، عیسی نگاهی به او انداخت و گفت: "اینک اسرائیلی حقیقی، که در او مکرری نیست."

۱۳۴. حال شما می‌گویید: "این بخاطر لباسی بود که وی برتن داشت." "اوه! نه، تمام شرقی‌ها این گونه لباس می‌پوشند. او می‌توانست سوریه‌ای و یا هر چیز دیگری باشد. ریش، ردا..."

۱۳۵. او گفت: "اینک اسرائیلی حقیقی، که در او مکرری نیست." یا عبارتی دیگر «یک مرد درستکار و صادق».

خوب، این به یک نحوی نتائیل را تحت تأثیر قرار داد. او گفت: "رَبِّی" یعنی ای استاد، "چگونه من را می‌شناسی؟ از کجا دانستی که من یهودی هستم؟ چطور دانستی که من درستکارم و مکرری در من نیست؟"

۱۳۶. او گفت: "قبل از اینکه فیلیپ تو را بخواند، هنگامی که زیر درخت بودی، تو را دیدم." "اوه! پانزده مایل آن‌سوتر، سمت دیگر شهر..."

او چه گفت؟ "رَبِّی! تو هستی پسر خدا، تو پادشاه اسرائیل هستی."

۱۳۷. ولی آنجا کسانی هم ایستاده بودند که به گفته‌ی خود، کاهن و معلّم بودند و می‌گفتند: "این مرد بعزبول است. او یک پیش‌گو است."

عیسی گفت: "شما را برای این می‌بخشم."

۱۳۸. حال به یاد داشته باشید، آنها هرگز این را با صدای بلند نمی‌گفتند، بلکه در قلب خویش می‌گفتند، "و او افکار ایشان را می‌دانست." درست است. این چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید. شما اگر بخواهید، می‌توانید به آن تله پاتی بگویید. ولی او، او افکار ایشان را می‌دانست.

۱۳۹. و او گفت: "شما را برای این می‌بخشم، ولی روزی روح القدس آمده و همین اعمال را انجام می‌دهد." بعد از رفتن او، "اگر کسی بر ضد روح القدس صحبت کند، هرگز در این جهان و جهان آینده بخشیده نخواهد شد." درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال این یهودیان بودند.

سپس، روزی او مجبور بود به سامره برود، ولی قبل از اینکه به این پردازیم...

۱۴۰. آن مرد، از دروازه‌ی مسمی به «زیبا» که در آن شفا یافته بود، عبور می‌کرد. عیسی شرایط او را می‌دانست و به او گفت: "رخت خود را برگیر و به خانه برو." و او این کار را کرد و شفا یافت.

و ما می‌بینیم که یهودیان، بعضی از آنها او را پذیرفتند، بعضی ایمان آوردند و بعضی هم خیر. چرا آنها به آن ایمان نیاوردند؟ آنها برای حیات مقدر نشده بودند. آنها بخشی از آن صفت نبودند.

۱۴۱. حال به یاد داشته باشید، آنها کاهن و مردانی بزرگ بودند. و عیسی... به آن الهیدانان و کاهنان، به آن مردان فکر کنید که هیچ ایرادی در زندگی آنها پیدا نمی‌کردی. عیسی گفت: "شما از پدر خود شیطان هستید و اعمال او را بجا



می‌آورید." گفت: "اگر از خدا بودید به من ایمان می‌آوردید. اگر نمی‌توانید ایمان بیاورید، به اعمالی که انجام می‌دهم ایمان بیاورید، آنها شهادت می‌دهند که من هستم."

۱۴۲. حال، کتاب مقدس گفت که: "عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است." عیسی گفت: "هر که به من ایمان آورد، اعمالی را که من انجام دادم او نیز انجام خواهد داد." درست است؟ توجه کنید، حال این ملکیصدق حقیقی بود.

۱۴۳. حال توجه داشته باشید. تنها سه نسل از مردم وجود داشت.

شنیده‌اید که من گفته‌ام، جدایی گرا بوده‌ام. بله هستم. تمام مسیحیان جدایی گرا هستند؛ نه جدایی رنگ‌ها، بلکه جدایی روح. رنگ پوست یک انسان هیچ ربطی به او ندارد. او از طریق تولد تازه، فرزند خداست. ولی یک مسیحی... خدا گفت: "مرا جدا ساز." "از میان آنها خارج شوید." و غیره. او یک جدایی گرا است، از پلیدی. بین خوبی و بدی.

۱۴۴. ولی توجه داشته باشید، آنها یک جدایی و تفکیک نژادی داشتند که مربوط به سامری‌ها بود.

اگر به کتاب مقدس ایمان داریم، تنها سه نژاد از مردم بر روی زمین وجود دارند که حام، سام و قوم یافث هستند. اینها سه پسر نوح هستند. همه‌ی ما از آنجا بوجود آمده‌ایم. درست است. این همه‌ی ما را به آدم برمی‌گرداند و ما را برادر می‌سازد. کتاب مقدس می‌گوید: "خدا تمام امّت‌ها را از یک خون خلق کرد." همه‌ی ما از طریق این جریان خون برادر هستیم. یک رنگین پوست می‌تواند به یک سفید پوست

خون بدهد و بالعکس. یک سفید پوست می تواند به یک زرد پوست ژاپنی، هندی، سرخ پوست یا... خون بدهد، زیرا همه‌ی ما از یک خون هستیم. رنگ پوست یا جایی که در آن زندگی می کرده‌ایم، هیچ نقشی در آن ندارد.

ولی هنگامی که در دنیا جدا و تفکیک شده‌ایم، زمانی است که از دنیا جدا شده‌ایم، مثل اسرائیل که او از مصر بیرون آورد. این زمانی است که ما از امور دنیا جدا گشته‌ایم.

۱۴۵. حال، آنها قوم سام و حام و یافث بودند و اگر ما زمان داشتیم تا نسب نامه‌ها را ببینیم، می توانستید انگلوساکسون‌ها را که از آن آمده‌ایم، ببینید. حال، یهودی‌ها بودند... سامری‌ها که نیمی یهودی و نیمی از امت‌ها بودند و از ازدواج با امت‌ها در اعمال بلعام و موآب بوجود آمده بودند. آنها سامری بودند و یهودی‌ها و امت‌ها هم وجود داشتند.

ما آنگلو ساکسون‌ها هیچ ارتباطی با آن نداشتیم. ما به ماشیح یا چیزهای دیگر ایمان نداشتیم. ما در جستجوی آن نبودیم. ما بعدها به آن وارد شدیم.

عیسی نزد خاصانش آمد و خاصانش او را نپذیرفتند. و او به شاگردانش گفت: "به راه امت‌ها نروید، بلکه به سوی گوسفندان گمشده‌ی اسرائیل بروید." و او تنها به سوی گوسفندان گمشده‌ی اسرائیل رفت. و بنگرید، او بعنوان پسر انسان خود را در برابر یهودیان آشکار نمود و آنها آن را رد نمودند.

حال، سامریان که نیمی یهود و نیمی از امت‌ها بودند نیز ایماندار و در انتظار ماشیح بودند.

ما نبودیم. ما کافر و بت پرست بودیم و... بت‌ها را پرستش می‌کردیم، اَمّت‌ها.

۱۴۶. ولی یک روز، یوحنا در باب ۴، او مجبور بود تا از سامره گذر کند. هنگامی که داشت به آنجا می‌رفت در خارج از شهری که سوخار نام داشت، بر سر چاه نشسته بود. اگر تابحال آنجا بوده باشید، چاه تا حدودی مانند اینجا وسعت دارد و یک چشمه‌ی عمومی آب آنجا هست که همه برای بردن آب به آنجا می‌آیند. زنان صبح به آنجا می‌آیند و ظروفشان را پر از آب می‌کنند، یکی را بر سر گذارده و دو ظرف دیگر را زیر بغل خود می‌گیرند. با آن حرکت می‌کنند و با یکدیگر به صحبت می‌پردازند. بدون اینکه یک قطره از آب بریزد. پس، مردم به آنجا می‌آمدند.

۱۴۷. در حدود ساعت یازده آن روز بود که شاگردان خود را برای تهیه و خرید غذا و خواروبار به شهر فرستاد. در زمانی که آنها رفته بودند...

۱۴۸. زنی بود که بدنام بود. ما امروزه او را فاحشه و یا... خطاب می‌کنیم. او شوهران بسیاری داشت. هنگامی که عیسی آنجا نشسته بود، یعنی حدود ساعت یازده، آن زن به آنجا آمد. می‌دانید، او نمی‌توانست صبح هنگام، زمانی که باکره‌ها و سایر زنان برای بردن آب می‌آیند، به آنجا بیاید. او مجبور بود صبر کند تا آنها... آنها مانند الآن با یکدیگر هم‌صحبت نمی‌شدند. او طرد شده بود. پس او آمد تا کمی آب بردارد. او دلو قدیمی را برداشت، قلاب را به آن وصل کرد و آن را به پایین فرستاد.

صدای یک نفر را شنید که می‌گوید: "ای زن! جرعه‌ای آب به من بنوشان."  
یادتان باشد، این ملکیصدق است. این عیسی است، دیروز، پسر انسان.

۱۴۹. او به اطراف نگاه کرد و یک یهودی را دید. او گفت: "ای آقا! برای یک یهودی شایسته نیست که از یک سامری چیزی بخواد. شما خارج از جایگاه خود صحبت کردید. نباید چیزی مانند این را از من بخواهید. ما هیچ سروکاری با یکدیگر نداریم."

۱۵۰. او گفت: "لکن اگر می دانستی چه کسی باتو سخن می گوید، آن وقت تو از من درخواست می کردی."

او گفت: "چطور می خواهی آب بکشی؟ چاه عمیق است و تو دلو نداری."

۱۵۱. او گفت: "آبی که من به تو می دهم، آب حیات است که در تو چشمه آبی گردد، که تا حیات جاودانی بجوشد."

او تا جایی با زن صحبت کرد که زن فهمید در چه شرایطی است. و بعد از آن... ببینید که او به زن چه گفت: "برو و شوهر خود را به اینجا بیاور."

و زن گفت: "شوهر ندارم."

۱۵۲. او گفت: "راست گفتی. زیرا پنج شوهر داشتی و آن که با او زندگی می کنی، شوهر تو نیست. راست گفتی."

فرق بین آن زن و آن کاهنان را ببینید. او از تمام آن کاهنان بیشتر در مورد خدا می دانست.

۱۵۳. زن گفت: "ای آقا! می بینم که نبی هستی." زن گفت: "چهارصد سال است که نبی نداشته ایم. می دانیم که ماشیح می آید و زمانی که او بیاید، این کاری

است که او انجام می‌دهد." این یک نشانه از ماشیح بود، زیرا او پسر انسان بود. زن گفت: "این کاری است که وقتی او بیاید انجام خواهد داد. آیا تونی او هستی؟"

۱۵۴. او گفت: "من او هستم." هیچ کس دیگری نمی‌توانست این را بگوید.

۱۵۵. او کوزه را زمین انداخت و به سمت شهر دوید و گفت: "بیایید و مردی را ببینید که هرآنچه انجام داده بودم به من گفت. آیا او همان مسیح نیست؟"

حال به یاد داشته باشید، او وعده داد که همان کار را در پایان نسل امت‌ها انجام دهد.

یهودیان چهار هزار سال بود که در انتظار ماشیح بودند. چهار هزار سال تعلیم در مورد آمدن او و آنچه که وقتی آمد انجام خواهد داد و از دیدن و یا شناختن او عاجز ماندند. هنگامی که او خود را در همان شرایط که کتاب مقدس گفته بود آشکار کرد، هنگامی که یک توفانی بود و بعد جسم شد و در میان آنها ساکن گردید، آنها از دیدن آن عاجز ماندند و اعمال او را اعمال شیطان خواندند.

۱۵۶. اکنون ما بعد از رسولان و همراه با کلیسای کاتولیک رومی، دوهزار سال تعلیم را پشت سر گذاشته‌ایم. بعد ما کلیسای کاتولیک رومی، یونانی و... تا به دوره‌ی لوتر، و سلی و بیش از نهصد تشکیلات مختلف را پشت سر گذاشته‌ایم. همه‌ی آنها در این دوره‌ها در حال تعلیم بوده‌اند.

حال او وعده داده است که درست هنگام آمدن زمان آخر است، که دنیا دوباره به صورت دوران سدوم و غموره خواهد بود. "چنانکه در زمان سدوم و غموره بود، در زمان آخر نیز چنین خواهد بود، پسر انسان دوباره خود را مکشوف خواهد نمود."

[فضای خالی روی نواری]

"بعد از اندک زمانی جهان دیگر من را نخواهد دید، لکن شما من را خواهید دید. زیرا من... " یک ضمیر شخصی " زیرا من با شما و در شما خواهم بود، اینک تا انقضای عالم با شما خواهم بود. " او دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است. می بینید؟

۱۵۷. می دانید، در حقیقت همان گونه که در موعظه‌ی دیشب گفتم، سامری، هاجر بود. یک نوع انحراف. یهودی، سارا بود، ولی غیر یهودی از مریم است. نسل ملوکانه، نسل ملوکانه‌ی ابراهیم.

۱۵۸. حال، وعده داده شده است که در این ایام آخر، همین خدا، همین مسیح، دوباره به اینجا خواهد آمد و خود را بعنوان پسر انسان مکشوف خواهد نمود.

چرا؟ او یروز، امروز و تا ابدآباد همان است. و اگر او به آن یهودیان اجازه داده است که از آن گذر کنند، علائم و شانه‌های مسیحایی به آنها داده است و بعد به پایان تعلیم امت‌ها برسیم و بگذارد که آنها با الهیات ادامه بدهند، بی عدالتی خواهد بود. او باید همان کار را انجام دهد. زیرا کتاب مقدس در... در عبرانیان ۱۳ گفت که: "او همان است."

و او در ملاکی ۴ و بسیاری دیگر از بخش‌های کلام وعده داد، که در ایام آخر کلیسا و جهان دقیقاً در چه شرایطی خواهند بود. که اکنون هستند.

۱۵۹. به دنیای امروز نگاه کنید. به وضعیت سدوم نگاه کنید. زمین لرزه‌ها را در جاهای مختلف ببینید. و چیزهایی که رخ می‌دهند. به کلیسا و آشفتگی که در آن

است، در بابل، نگاه کنید. به پیغام آوران نگاه کنید، یک بیلی گراهام<sup>۲۹</sup> و یک اورال رابرتز.<sup>۳۰</sup>

گ - ر - ا - ه - ا - م، اولین باری که یک پیغام آور به کلّ کلیسا داشته‌ایم که نام او با ه - ا - م تمام می‌شود. مانند آبراهام،<sup>۳۱</sup> آ - ب - ر - ا - ه - ا - م که هفت حرف است. گ - ر - ا - ه - ا - م شش حرف است. او کجاست؟ به سوی دنیا. شش عدد انسان است. انسان در روز ششم خلق شد. ولی هفت، عدد خداست.

۱۶۰. حال، به آنها در سدوم نگاه کنید. و پیغام آور آنها که آنجاست و با آنها صحبت می‌کند.

اما، پس نسل ملوکانه‌ی ابراهیم کجاست؟ نشانه‌های آنها که او گفت، کجاست؟ "همان‌طور که در ایام سدوم بود." خدا پایین آمده، در جسم انسانی آشکار شده و گفته بود که سارا در چادر پشت سر او به چه چیزی فکر می‌کند. آخرین نشانه قبل از اینکه دنیای امّت‌ها به آتش نابود شود. و حال کلیسا آخرین نشانه‌اش را قبل از اینکه تمام دنیا به آتش غضب خدا نابود شود دریافت نموده است. آیا به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۶۱. ملکیصدق جسم بود، نمایانگر او در یک بدن انسانی و بعد او جسم گردید. و حال امشب، او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

<sup>۲۹</sup> Billy Graham

<sup>۳۰</sup> Oral Roberts

<sup>۳۱</sup> Abraham آبراهام یا همان ابراهیم

۱۶۲. پس این ملکیصدق کیست که دیروز، امروز... بدون پدر و بدون مادر، بدون ابتدای ایام و انتهای حیات و او ابراهیم را ملاقات نمود و چه نشانه‌ای را بجا آورد؟ سپس هنگامی که جسم شد، گفت که این پیش از انتهای عالم دوباره تکرار خواهد شد. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] ایمان داشته باشید. ["آمین!"]

دعا کنیم.

۱۶۳. خداوند عزیز! به این کلام ایمان دارم که گفתי تو دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان هستی. خداوندا! از صمیم قلبم می‌دانم که قرار است، اتفاقی بیفتد. نمی‌توانم آن را دقیقاً تشخیص دهم. پس می‌ترسم که چیزی بگویم. خداوندا! تو از قلب خادم خود خبر داری.

۱۶۴. در طول ادوار مردم چندین بار از درک اموری که فرستادی عاجز ماندند. انسان دائماً درحال ستایش خدا برای اعمالی است که انجام داده و اعمال عظیمی را که می‌خواهد انجام دهد، به زبان می‌آورد؛ ولی اعمالی که درحال انجام است را نمی‌بیند. در تمام ادوار چنین بوده است. چرا کلیسای رومی از شناخت سنت پاتریک<sup>۳۲</sup> بعنوان نبی خدا عاجز ماند؟ چرا آنها ژاندارک را که یک نبیّه بود، کشتند و مانند یک ساحره او را به آتش کشیدند؟ پدر! این همیشه در گذشته است. تو همیشه این را از چشم حکیمان مخفی داشته‌ای. تعجبی نداشت که به کاهنان آنها می‌گفتی: "شما



هستید که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفن‌های صادقان را زینت می‌دهید." <sup>۳۳</sup>  
خداوند! در هر شکلی که بیایی، آنها همیشه به تو جفا می‌رسانند.

۱۶۵. خداوند! امشب یک‌بار دیگر دعا می‌کنم. فردا باید به... به تو کسان برویم، جاهایی دیگر از دنیا، شهرهای دیگر که باید در آنها موعظه کنیم. اما خداوند! شاید امشب کسانی اینجا باشند، غریبانی که هرگز... غریبانی که موعظه‌ی کلام را شنیده باشند، ولی هرگز آشکار شدن آن را ندیده باشند.

همان‌طور که در ابتدا از تو خواستم، هنگامی که کلثوپاس و دوستش در راه عموآس بودند و در مسیر گام برمی‌داشتند، بعد از قیام، تو از بوته‌ها خارج شدی و شروع به صحبت با آنها نمودی و به آنها موعظه نمودی. و به ایشان گفت: "ای بی‌فهمان و سست دلان، از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند، آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟" <sup>۳۴</sup> ولی هنوز آنها این را تشخیص نداده بودند. تمام طول روز با تو راه رفتند و هنوز تو را نمی‌شناختند. ولی یک شب...

شب که آمد، هنگامی که آنها به اندرونی رفتند و درها را بستند، تو مانند قبل از مصلوب شدن، کاری انجام دادی و آنها تشخیص دادند که این مسیح قیام کرده است. ظرف چند لحظه پشت پرده بودی و رفته بودی. آنها به سرعت دویده و شاگردان را خبر دادند: "به راستی خداوند برخاسته است."

۱۶۶. پدر! ای خداوند! ایمان دارم که تو هنوز زنده هستی. می‌دانم که هستی. چندین بار این را به ما اثبات نموده‌ای. آیا یک‌بار دیگر این را برای ما انجام

---

<sup>۳۳</sup> انجیل متی ۲۳ : ۲۹  
<sup>۳۴</sup> انجیل لوقا ۲۴ : ۲۵ و ۲۶

می‌دهی ای خداوند؟ اگر در نظر تو فیض یافته‌ایم، بگذار تا یک‌بار دیگر واقع شود. من خادم تو هستم و اینها که اینجا نشسته‌اند نیز خادمین تو هستند. ای خداوند! آیا تکلم نخواهی نمود تا قوم بدانند آنچه که به آنها گفتم حقیقت است؟ عطا کن ای خداوند! یک‌بار دیگر این را به نام عیسی می‌طلبم. آمین!

۱۶۷. حال، من شما را نمی‌شناسم. بعضی از افراد را می‌شناسم. این پسر را که اینجا نشسته است می‌شناسم. بیل داچ<sup>۳۵</sup> را که اینجا نشسته است می‌شناسم. می‌خواهم که... برادر بلیر<sup>۳۶</sup> و رادنی کاکس<sup>۳۷</sup> هم اینجا هستند. آن سمت را به سختی می‌شود دید.

در این سمت، در این لحظه نمی‌توانم کسی را بینم که واقعاً او را بشناسم.

۱۶۸. چند نفر در اینجا با من غریبه هستند و من را نمی‌شناسند؟ دست خود را بلند کنید. کسانی که می‌دانند من هیچ چیز در مورد آنها نمی‌دانم. هر دو طرف سالن دست خود را بلند کنید.

حال، این برای من غیر ممکن است که در مورد شما چیزی بدانم. در غیر این صورت، باید یک مکاشفه‌ی روح داشته باشم.

در تمام این شب‌ها و امشب به شما گفته‌ام که او نمرده است. او اینجاست و وعده داده که همان اعمال را انجام دهد. او وعده داد که در این ایام آخر، زمانی می‌رسد که بر طبق ملاکی ۴، و انجیل لوقا، او دوباره بصورت انسانی در بین قوم خود ظاهر شده و همان اعمال را انجام خواهد داد و همان امور را مکشوف خواهد نمود،

---

Bill Dauch<sup>۳۵</sup>  
Blair<sup>۳۶</sup>  
Rodney Cox<sup>۳۷</sup>

با همان نشانه‌های مسیحایی. شما خوانندگان کتاب مقدس، چند نفر این را می‌دانید و می‌دانید که حقیقت است؟ بگویید: "آمین!" [جماعت می‌گویند: "آمین!"] همه‌ی شما باید خوانندگان کتاب مقدس باشید.

۱۶۹. حال، می‌دانم که این برای مردم امروز غریب است. ولی همچنان حقیقت است. به همین علت بود که آنها عیسی ناصری را نشناختند. آنها آیین‌های کلیسای خود را می‌شناختند، ولی او را نمی‌شناختند. ولی او درست به همان صورتی می‌آید که کتاب مقدس می‌گوید، نه آن‌گونه که یک الهیدان و یا یک کاهن بگوید. او بعنوان یک نبی آمد و خاصانش او را نپذیرفتند.

۱۷۰. حال، اگر خدا کلام خویش را نگاه خواهد داشت، اگر واقع شود که... که روح بر کسی ریخت که من می‌شناختم، سپس من فرد دیگری را خواهم آورد. کسی که او را شناسم و از شما می‌خواهم که دعا کنید.

۱۷۱. حال نگاه کنید، زنی بود که به خونریزی مبتلا بود. او تمام سرمایه‌ی خود را صرف پزشکان کرده بود و آنها نمی‌توانستند کار مفیدی برای او انجام دهند. و او در قلب خویش گفت: "اگر بتوانم ردای این مرد را لمس کنم، آنگاه شفا خواهم یافت." <sup>۳۸</sup> این داستان را به یاد دارید؟ همه‌ی قوم تلاش می‌کردند که زن را کنار بزنند. ولی او آنقدر فشار آورد تا توانست ردا را لمس کند. سپس بازگشت و نشست.

۱۷۲. حال به دقت گوش کنید. وقتی آن زن این کار را کرد، عیسی برگشت و گفت: "چه کسی من را لمس نمود؟"

۱۷۳. پطرس او را ملامت نمود. شاید چیزی مانند این گفته باشد که: "خداوندا! چنین سخن مگو، مردم فکر خواهند کرد که تو مشکلی داری. زیرا از وقتی گفتم که گوشت تو را بخورند و خون تو را بنوشند، هم اکنون چنین تصویری را در مورد تو دارند. حال تو می‌گویی چه کسی مرا لمس نمود؟ چرا که تمام جمعیت تو را لمس می‌کنند."

۱۷۴. او گفت: "بله. ولی نیرویی از من خارج شد." این یک لمس متفاوت بود.

و او به جمعیت نگاه کرد تا آن زن را پیدا کرد و در مورد مشکل خونریزی وی به او گفت. و زن در بدن خود احساس کرد که خونریزی بدن وی را ترک کرده و متوقف شده است. درست است. او گفت: "ایمانت تو را نجات داد."

حال، عبارت یونانی آن، سوزو<sup>۳۹</sup> است که به معنی «نجات یافتن» می‌باشد. بصورت فیزیکی و یا روحانی، درست به همان صورت. او «نجات داد». او، او نجات دهنده‌ی شماست.

۱۷۵. حال، اگر او دیروز در بین مردم بود و اعمالی را که انجام می‌داد، برای اثبات این بود که ماشیح موعود بود و این‌گونه خود را معرفی می‌نمود و توسط کتاب مقدس وعده داد که باید اینک همان اعمال را انجام دهد؛ آیا مجبور نخواهد بود که همان اعمال را امروز هم انجام دهد؟

۱۷۶. شما می‌گویید: "آیا او در مورد شفای بیماران گفت؟" بله!

عبرانیان، کتاب مقدس که اینک برای شما خواندم می گوید: "عیسی مسیح کاهن اعظم ماست که در احساس ضعف های ما برای ما قابل لمس است." چند نفر این حقیقت را می دانند؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] کتاب مقدس این را گفته است. او امروز کاهن اعظم ماست که در ضعف هایمان می توانیم او را لمس کنیم. پس اگر او امروز همان کاهن اعظمی است که در آن هنگام بود، الآن چگونه عمل خواهد نمود؟ اگر او همان کاهن باشد، می بایست همان گونه عمل کند که در آن موقع عمل می کرد. حال شاید شما...

من کاهن اعظم شما نیستم. شما می توانید من را لمس کنید و این مانند این خواهد بود که شوهر یا برادر خود را لمس کنید یا هرکس دیگری را. یعنی یک انسان را.

۱۷۷. ولی بگذارید که ایمان شما او را لمس کند و تماشا کنید که چه رخ می دهد. حال، اگر من خادم خدا باشم و حقیقت را برای شما گفته باشم، خدا حقیقت بودن آن را آشکار خواهد نمود و این اثبات خواهد کرد که عیسی مسیح امشب زنده و اینجا ایستاده است. درست است؟ [جماعت می گویند: "آمین!"]

حال، ایمان داشته باشید، هر بار فقط یک سمت. فقط ایمان داشته باشید. بهتر است نزدیک میکروفون بمانم، چون آن بیرون صدای من را نمی شنوند.

۱۷۸. یک نفر به خدا نظر کرده و بگوید: "ای خداوند! این مرد من را نمی شناسد. او هیچ چیز در مورد من نمی داند. من با او بیگانه هستم. ولی بگذار ایمان من تو را لمس کند، خداوند! تو می دانی که مشکل من چیست، همان طور که می دانستی پطرس کیست، همان گونه که نتنائیل را می شناختی و همان طور که

می دانستی مشکل آن زن که خونریزی داشت چیست. و این مرد به من می گوید که تو دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان هستی. پس ای خداوند! بگذار تا ایمان من تو را لمس کند."

و اگر این کار را خواهد کرد و مطمئناً خود را اثبات نماید، چند نفر از شما با تمام قلب خود به او ایمان خواهید آورد؟ اگر او این کار را حداقل برای دو یا سه نفر بعنوان شاهد انجام دهد؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] خدا به شما برکت بدهد.

۱۷۹. حال، خدای پدر! این کاملاً از دستان هر انسانی خارج است. این باید یک پدیده‌ی ماوراءالطبیعه باشد. پس ای خداوند! دعا می کنم که مرا امداد نمایی. اکنون در دستان تو هستم. آن گونه که مناسب می دانی، با من عمل کن. به نام عیسی. آمین!

۱۸۰. حال، مضطرب نباشید، فقط فروتنانه بگویید: "خداوند! تو را خدمت خواهم نمود، و این یک حقیقت خواهد بود، اگر بتوانم ردای تو را لمس کنم و تو از طریق آن مرد با من صحبت کنی. این به من ثابت خواهد خواهد کرد که آنچه او می گوید، حقیقت است." درست است؟

۱۸۱. چند نفر از شما عکس آن نور را دیده اند؟ این عکس همه جا در سرتاسر کشور موجود است. از زمانی که آن را گرفتند و آزمایش نمودند همه جا هست. حال، او اکنون همینجاست. همان که در مورد ازدواج و طلاق گفت، همان که بر روی کوه بود و آن کوه را به لرزه درآورد. همان که در سال ۳۳ در رودخانه بود و دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. او همان است.

۱۸۲. حال، اینجا زنی هست که متوجه شده اتفاقی رخ داده است. آن نور روی او متوقف شده است. او درست همینجا نشسته و ژاکتی سبز رنگ بر تن دارد. من آن زن را نمی‌شناسم. به گمانم ما کاملاً با هم غریبه هستیم. درست است. ایمان دارید که خدا... شما نیازمند چیزی هستید و آیا ایمان دارید که خدا می‌تواند مشکل شما را بر من مکشوف سازد؟ و اگر این کار را بکند، پس شما خواهید دانست که این باید یک قدرت مافوق‌الطبیعه باشد، زیرا من شما را نمی‌شناسم. این باید برخوردی ماوراء‌الطبیعه باشد.

بستگی به این دارد که فکر شما چیست. می‌توانید مانند آن کاهنان باشید و این را «شریر» بخوانید، یا می‌توانید مانند ایمانداران باشید و این را «خدا» بگویید. هر آنچه شما به آن ایمان دارید، پاداش شما از آنجا خواهد بود.

۱۸۳. اگر خدا مشکل شما را بر من مکشوف سازد، آیا او را بعنوان فدیة‌ی آن مشکل خواهید پذیرفت؟ من نمی‌دانم که مشکل شما چیست. ولی می‌دانم و شما هم می‌دانید، چیزی در جریان است.

۱۸۴. حال، حال اجازه بدهید که من بگویم چه احساسی دارید و شما خواهید دانست. یک گرمای حقیقی، احساس راحتی. من دقیقاً درحال نگاه کردن به آن هستم. این آن نور است. شعله‌ی آتشی که بر او قرار گرفته است. بر آن زن.

و این خانم از دردی در معده‌ی خود رنج می‌برد. یک نوع زائده و یا غده که در معده‌ی اوست. او اهل اینجا نیست. [خواهر می‌گو: "بله." "نه، شما اهل خارج از اینجا

هستید. این طور نیست؟ شما اهل ویسکانسین<sup>۴۰</sup> هستید. درست است؟ حتماً. حال شما شفا یافته‌اید. ایمان شما همه کار را انجام داد.

۱۸۵. حال به من بگویید، این زن چه کسی را لمس کرد؟ من بیست و پنج یارد<sup>۴۱</sup> با او فاصله دارم. او عیسی مسیح، کاهن اعظم را لمس نمود. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۸۶. حال به زنی نگاه می‌کنم که با او صحبت کرده‌ام. این زن، درست به او نگاه می‌کنم، زیرا او به شدت برای یک مرد دعا می‌کند. او به من گفت که یک مردی داشته است... او هرگز چیزی در مورد آن به من نگفته بود.

ولی نام او خانم والدروپ<sup>۴۲</sup> است. او اهل فونیکس<sup>۴۳</sup> است. او از مرگ برخاسته است. پزشک او عکس‌های پزشکی او را نشان داده که در قلب او سرطان وجود داشته است. او در صف دعا مرده بود. خانم والدروپ! چند سال پیش بوده است؟ هجده سال قبل، و امروز او بعنوان یک شهادت زنده اینجا نشسته است. دکتر او به جلسه آمده. مدارک پزشکی او را آورده و می‌گفت: "چطور ممکن است که این زن زنده مانده باشد؟" ولی او اینجاست و هیچ نشانی از سرطان در او نیست.

۱۸۷. او با خود کسی را به اینجا آورده است. یک مرد را که برای او دعا می‌کند. حال، او در حال مرگ از بیماری دیابت است. ولی در دعا بودن شما... خانم والدروپ! می‌دانید که من او را نمی‌شناسم.

---

۴۰ Wisconsin  
۴۱ حدود ۲۳ متر  
۴۲ Waldrop  
۴۳ Phoenix



۱۸۸. او اهل میسوری<sup>۴۴</sup> است و نام او آقای کوپر<sup>۴۵</sup> است. درست است. حال، ایمان داشته باش. آقا! می توانی به خانه بازگردی و شفا یابی. این به شما بستگی دارد، اگر ایمان داشته باشید.

۱۸۹. یک زن اینجاست که از آسم شدیدی رنج می برد. او اهل اینجا نیست. او آنجا میان جمعیت نشسته است. درست آنجا. امیدوارم که... او اهل اینجا نیست. او اهل جورجیا<sup>۴۶</sup> است. دوشیزه مک کنی!<sup>۴۷</sup> آیا با تمام قلبتان ایمان دارید و ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ اگر شما با من غریبه هستید و این درست است سر یا بایستید. عیسی مسیح شما را شفا می دهد. ایمان دارید؟

[برادر برانهام پشت خود را به جمعیت کرده است.]

۱۹۰. از پشت سرم، یک مرد پشت سر من نشسته است. او با خدا رازو نیاز می کند و چیزی از او می خواهد. او صاحب فرزندی شده که مشکل قلبی دارد. آن طور که دکتر گفته است، فرزند مشکل قلبی دارد و نام آن مرد آقای کاکس<sup>۴۸</sup> است. بلند شو، آقای کاکس! «و او به سارا گفت که پشت او در چادر به چه چیزی فکر می کرد.»

[برادر برانهام همچنان پشت به جمعیت دارد.]

---

Missouri<sup>۴۴</sup>  
Cooper<sup>۴۵</sup>  
Georgia<sup>۴۶</sup>  
McKenny<sup>۴۷</sup>  
Cox<sup>۴۸</sup>

۱۹۱. درست آن طرف راهرو، از جایی که او نشسته است، مردی هست که اهل نیومکزیکو<sup>۴۹</sup> است. من هرگز در زندگیم او را ندیده‌ام. الآن من درست به او نگاه می‌کنم و او پشت سر من نشسته است. او اهل نیو مکزیکو است و دختری دارد که به او علاقمند است و این دختر مشکلی در دهان خود دارد. این مشکل، بله... سقّ دهان او مشکل دارد. نام این مرد آقای وست<sup>۵۰</sup> است. آقای وست! ممکن است سرپا بایستید؟ من کاملاً با او غریبه هستم، ولی خداوند فرزند او را شفا خواهد داد.

۱۹۲. آیا حال با تمام قلب خود ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] چند نفر از شما با تمام قلب خود ایمان دارید؟ ["آمین!"] حال، آیا عیسی مسیح دیروز امروز و تا ابدالابد همان نیست؟ ["آمین!"] اگر اکنون او را بعنوان نجات دهنده‌ی خود می‌پذیرید، دست خود را بلند کنید. ["آمین!"] آیا بعنوان شفا دهنده‌ی خود به او ایمان دارید؟ ["آمین!"]

۱۹۳. شخصی اینجا هست که فلج و یا چیزی شبیه این است. او روی برانکارد خوابیده است.

آیا صدای من را از این میکروفون می‌شنوید؟ [برادر برانهام میکروفون را برمی‌دارد و به کنار جایگاه می‌رود و با آن زن روی برانکارد صحبت می‌کند.] من شما را نمی‌شناسم، اگر می‌توانستم شما را شفا بدهم، این کار را می‌کردم. ولی نمی‌توانم شما را شفا بدهم.

[مردی در حال گریستن است.] بسیار خوب! این تنها یک مرد است که در حال شادی است، زیرا اکنون فرزند او شفا یافت.

من شما را نمی‌شناسم. شما یک زن هستید و من یک مرد. این اولین باری است که در عمرم شما را می‌بینم. این افراد که شما را آورده‌اند. این مرتبه‌ی اوّلی است که شما اینجا هستید. آنها تازه شما را وارد کرده‌اند. شما از راه دوری آمده‌اید. سایه‌ی مرگ بر شماست. شما سرطان دارید. بله، شما فلج نیستید؛ سرطان دارید. پزشکان نمی‌توانند کار دیگری برای شما انجام دهند. درست است.

۱۹۴. یک بار سه جذامی بر دروازه‌های سامره نشسته بودند و آن جذامیان می‌گفتند: "چرا اینجا بنشینیم تا بمیریم؟" زیرا آنها داشتند از گرسنگی می‌مردند، و فرزندان یکدیگر را می‌خوردند. آنها می‌گفتند: "اگر به اردوگاه دشمن برویم، اگر سوریه‌ای‌ها ما را بکشند، بهر حال خواهیم مرد و اگر ما را نجات دادند، زنده خواهیم ماند." و شانس خود را امتحان نمودند و بخاطر ایمانشان نه تنها خودشان، بلکه تمام قوم نجات پیدا کردند.

۱۹۵. حال، اگر اینجا بخوابی خواهید مرد ولی از شما خواسته نشده تا به آن اردوگاه بروید که آنها رفتند، بلکه شما به خانه‌ی آسمانی دعوت شده‌اید.

۱۹۶. شما بخاطر سرطان در حال مرگ هستید. شما نمی‌توانید خارج از خدا زنده بمانید. شما اهل این شهر نیستید. شما اهل این اطراف نیستید، از راه دوری آمده‌اید،

شما اهل میلواکی<sup>۵۱</sup> هستید. این حقیقت است، درست است. من شهر را دیده‌ام و آنجا را می‌شناسم. درست است.

ایمان دارید؟ آیا اکنون خداوند را بعنوان شفا دهنده‌ی خود می‌پذیرید؟ اگر می‌پذیرید، مهم نیست که چقدر ضعیف و ناتوان هستید، گمان می‌کنم می‌توانم در مورد شما به نام عیسی مسیح، شما را بلند کنم. آن برانکارد را بردارید، به خانه بروید و در جلال خدا زندگی کنید. آیا از من بعنوان یک نبی اطاعت خواهید نمود؟ پس برخیزید و بروید و سلامت باشید. نترسید. از روی برانکارد بلند شوید. خدا شما را شفا خواهد داد. می‌بینید؟

۱۹۷. یک نفر به او کمک کند تا بتواند بلند شود و قوّت بگیرد. آیا ایمان دارید؟ بگذارید یک مقدار قوّت بگیرد. او خوب خواهد شد. همین است خواهر. ایناهاش. به نام خداوند عیسی. [جمعیت به وجد می‌آید و خواهر اکنون سرپا ایستاده است.]

سرپا یابستیم و خدا را پرستش کنیم. او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. [جمعیت شدیداً به وجد آمده و خدا را پرستش و تمجید می‌نماید.]

بروید و خداوند عیسی شما را برکت بدهد. [جمعیت همچنان به وجد آمده و در حال تمجید خداوند است.]